

## فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

### کتیبه‌های شیمبار<sup>۱</sup>

آدریان دیوید هیو بیوار و شائلو شاکد<sup>۲</sup>

ترجمه سجاد کاظمی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۲۲

#### مقدمه مترجم:

بیوار و شاکد در سال ۱۳۴۱/۱۹۶۲م از محوطه باستانی شیمبار در اندیکا بازدید کردند و دو سال بعد حاصل مطالعات خود را در «پژوهشنامه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی» دانشگاه لندن به چاپ رساندند. اطلاق صفت «شیرین بهار» در این مقاله و در آن زمان نشان از این است که حداقل از آن زمان و یا پیشتر تصور این بود که «شیمبار» شکل تحریف شده «شیرین بهار» بوده است. طبیعت شیمبار نه تنها در فصل بهار، بلکه در تمام فصول به معنای واقعی کلمه

---

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

A. D. H. Bihar and S. Shaked, "The Inscriptions at Shimbar", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 27, No. 2, 1964, pp. 265-290.

۲. نویسندگان آدریان دیوید هیو بیوار (۲۰۱۵-۱۹۲۶م) ایران‌شناس و باستان‌شناس دانشگاه لندن و شائلو شاکد (در قید حیات - ۱۹۳۳م) ایران‌شناس، زبان‌شناس و استاد برجسته دانشگاه عبری اورشلیم تقدیر و تشکر خود را از افراد ذیل ابراز می‌دارند: جان هانسمن از بنگاه توسعه خوزستان، اهواز، که در هر مرحله از کار کمک شایانی نمودند، به ویژه در تهیه وسایل عکس‌برداری که در دیدارهای بعدی از شیمبار داشته‌ایم؛ از دکتر جین پیرگتوپین در لاهه به خاطر مشارکت در تدارک سفر و از شرکت نفت ملی ایران و شرکت‌های عملیاتی نفت ایران در مسجدسلیمان، به خاطر توجه و مهمان‌نوازی‌شان، به ویژه که در دیدارهای بعدی از شیمبار هلی‌کوپتر در اختیار ما گذاشتند. اگر چه گزارش حاضر عمدتاً از نتایج به دست آمده در طول بازدید پیشین است. (مطالب بلندپروازانه‌تر از بازدید دوم برای انتشار بعدی در نظر گرفته شد) مقتضی است در این‌جا نویسندگان تعهدات خود را به سید حسن تقی‌زاده، که همواره حامی مطالعات کتیبه‌شناسی بوده، به جا آورد. همچنین از راجر وارپان به خاطر نصایح و پیشنهادات‌شان؛ از دپارتمان باستان‌شناسی ایران (اداره باستان‌شناسی) برای صدور مجوز به آقای مرتضی رستمی عکاس که در دومین سفر ما را همراهی کردند و از دیوید استروناخ مدیر مدرسه بریتانیایی مطالعات ایرانیان، تهران، به خاطر حمایت و مهمان‌نوازی‌شان سپاسگزاریم.

۳. دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی و مدرس مدعو دانشگاه شهید چمران اهواز sajad.kazemi1984@yahoo.com

«شیرین بهار» است، اما این تعبیر برای ریشه‌شناسی این واژه نادرست به نظر می‌رسد، زیرا در گویش بختیاری نه «شیرین» را «شیم» تلفظ می‌کنند و نه «بهار» (فصل بهار) را «بار». یک تصور نادرست دیگر این است که «شیمبار» را در اصل «شوم‌بار» خوانده‌اند؛ با این استدلال که چون جنگ‌های خونینی میان قبایل بختیاری در اینجا رخ داده و یا به دلیل وجود حیوانات وحشی این مکان را «شوم» پنداشته‌اند و از آنجا که بختیاری‌ها حرف «واو» را به «یاء» تبدیل می‌کنند «شوم» را نیز «شیم» تلفظ کردند. این تعبیر نیز بسیار سطحی و امروزی است و با در نظر گرفتن قدمت تاریخی و رونق این منطقه همخوانی ندارد. به نظر من (مترجم) کوتاه‌بینی است که این واژه را به این معانی سطحی و امروزی تقلیل دهیم، بلکه ریشه و معنی این واژه را بایست فراتر از این و در اعصار گذشته و زبان‌های دیرینه جستجو کرد، که البته به نظر می‌رسد در برهه‌ای گویش بختیاری نیز بر شکل نوشتاری و گویش امروزی آن تأثیرگذار بوده‌است.

در یک بررسی و مقایسه تاریخی؛ نزدیک‌ترین واژه برای ریشه‌یابی واژه «شیمبار» واژگان ترکیبی «شاه‌بهار» است. در اینجا معنای «شاه» مشخص است و «بهار» یا «وهاره» نیز در زبان سانسکریت به معنای بت و بتکده است.<sup>۱</sup> برخی متون متقدم دوره اسلامی نیز «بهار» را پس از «شاه» در همین معنی به کار بردند. از جمله آن که یعقوبی و ابن‌زُسته در آثار خویش از ناحیه‌ای بنام «شاه‌بهار» نزدیک کابل در قلمرو کابل‌شاه<sup>۲</sup> ذکر کردند، که محل پرستش بتی بوده‌است.<sup>۳</sup> بیهقی و گردیزی نیز از دشت «شاه‌بهار» در این نواحی نام بردند که محل سان دیدن سلاطین غزنوی از لشکریان بود<sup>۴</sup> و اکنون با نام «شیمبار» خوانده می‌شود.<sup>۵</sup> همین‌طور بتکدهٔ برمکیان در بلخ که آن را «نوبهار» می‌گفتند.<sup>۶</sup> علاوه بر این‌ها در برخی منابع و اماکن به نام‌های مشابه اشاره رفته است. ابن‌اثیر از شاه‌بهار کابل تحت عنوان «سان‌هار» یاد کرده،<sup>۷</sup> که شکل تغییر یافتهٔ «ساره‌بهار» و «شاه‌بهار» است. همچنین قریه‌ای به نام «سیمبار» از بلاد نسا و جرجان،<sup>۸</sup> «دشت سیمبار» یا

۱. اسدی طوسی، لغت فارس، ص ۱۲۴.  
 ۲. سلسلهٔ کابل‌شاهی در عصر فتوحات نخستین اسلامی در افغانستان. برای اطلاع بیشتر بنگرید: حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۷۶-۷۱.  
 ۳. یعقوبی، البلدان، ص ۱۲۱؛ ابن‌زُسته، الأعلاق‌النفیسه، ص ۲۹۱.  
 ۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۳۳-۴۳۲، ۴۲۰، ۴۰۵، گردیزی، زین‌الخبار، ص ۴۰۳، ۲۸۵.  
 ۵. گردیزی، زین‌الخبار، زیرنویس، ص ۴۰۳.  
 ۶. یعقوبی، البلدان، ص ۱۱۷.  
 ۷. ابن‌اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۶، ص ۶۰.  
 ۸. عتبی، الیمینی، ص ۲۸۸.

«سیمبار» از توابع رودبار قزوین،<sup>۱</sup> و رود «سیمبار»، «سیمبار»، یا «سومبار» از شاخه‌های شمالی رود آترک،<sup>۲</sup> واژگانی هستند که ترکیب مشابهی با واژه مورد بحث دارند. در مورد مشابه دیگر حمدالله مستوفی در اشکال مختلف «سمسا»، «سهمار»، «شهمار» از ولایت «مانرود» یا «مایرود» در بلاد لر نام برده، که قلعه‌ای به نام «دز سیاه» دارد: «مُلک لر کوچک به یک‌بار بر شجاع‌الدین خورشید<sup>۳</sup> قرارگرفت و اتابک لقب یافت. او را دو پسر بود: بدر و حیدر. به فرمان او به جنگ گروه جَنگزوی (از طایفه سلجوری)<sup>۴</sup> به ولایت سهمار رفتند و قلعه دز سیاه را محاصره کردند.»<sup>۵</sup> به گمان عبدالحسین نوایی ولایت یاد شده، احتمالاً همان «سیمبار» واقع در اندیکا است.<sup>۶</sup> اما واضح است که در این ارتباط مستوفی از بلاد لر کوچک یاد کرده و «سهمار» از ولایت «مانرود» را در کنار «خرم‌آباد»، «بروجرد»، و «صمره» نام برده‌است، از این‌رو سهمار و شهمار یاد شده؛ نمی‌تواند شیمبار اندیکا در شمال خوزستان باشد. با این اوصاف، فارغ از مسئله مکان‌یابی و ارتباط ولایات یاد شده در اشکال مختلف با «سیمبار» مورد بحث، به نظر می‌رسد ریشه این واژگان مشترک باشد؛ به ویژه در خصوص کاربرد ترکیب این واژگان در سرزمین‌های شرقی ایران، «شاه‌بهار» به معنای «بتکده شاه» یا «پرستشگاه شاه» بوده‌است، و «شاه‌بهار»‌های متعددی در اقصا نقاط مختلف وجود داشت، که ممکن بود بت‌هایی از شاهان و یا خدایان در این مکان‌ها پرستش شود. بنابراین بر پایه شواهد و الگوی زبان‌شناختی نواحی شرقی ایران، «سیمبار» اندیکا نیز به نظر می‌رسد شکل تحریف شده «شاه بهار» است، که بتکده‌ای در تنگ باریک ارتفاعات صعب‌العبور کوه دلا مشرف بر دشت مزبور به نام تنگ «بَت»، «بَتا»، و یا «بَتان» دارد و «شاه‌بهار» یا «سیمبار» در معنای «بتکده شاه»؛ به این بت‌ها و نقش‌برجسته‌های خدایان و خانواده شاهی اشاره دارد.

۱. جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۵۶۱، ۳۹۳.

۲. استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۶۱۶، ۱۳۷.

۳. بنیانگذار سلسله اتابکان لر کوچک (۱۰۰۶-۵۸۰ق).

۴. این طایفه، امروزه در لرستان به نام‌های «سلاحوزی»، «سیلاخوری»، و یا «سلجوزی» شهرت دارند. در میان بختیاری‌های امروزی نیز از طایفه گندلی (قندعلی) عده‌ای بنام «سلجوری» و یا «صالح‌باوری» شناخته شده‌اند، اما ارتباط اینان با طایفه سلجوری که حمدالله مستوفی نام برده؛ به درستی معلوم نیست. با این حال جابه‌جایی‌ها و جنبش‌های قبیله‌ای همواره پدیده‌ای رایج در گستره تاریخ ایران بوده‌است.

۵. بنگرید: مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۵۲، ۵۵۰، و همان، نزهةالقلوب، ص ۷۸، ۷۹.

۶. مستوفی، تاریخ گزیده، زیرنویس مصحح، ص ۵۵۲.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از شائول شاکد زبان‌شناس و ایران‌شناس برجسته، کمال سپاس و قدردانی را داشته باشم. تلاش‌های این استاد ارشد دانشگاه عبری اورشلیم در شناخت تاریخ، فرهنگ، و زبان‌های ایران دوره باستان ستودنی است، به خصوص که با همکاری آدریان دیوید هیو بیوار (متوفی به سال ۲۰۱۵م) کتیبه‌های شیمبار را رمزگشایی کردند. اکنون پس از پنجاه و هشت سال از نخستین بازدیدشان در شیمبار، در سن هشتاد و هفت سالگی از ترجمه مقاله حاضر که یادآور خاطرات حضور وی در شیمبار بود، نسبت به انجام این کار بسیار ابراز لطف و خرسندی نمودند. همچنین مراتب سپاس و قدردانی خود را از ولی‌محمد حاجت‌پور (گُمار) راهنمای محلی در بازدید از آثار باستانی شیمبار ابراز می‌دارم.

### نقش برجسته‌ها و سنگ‌نوشته‌های شیمبار

وجود سنگ‌نوشته‌ها و پیکره‌های باستانی در شیمبار واقع در کوه‌های زاگرس نخستین بار توسط هنری لایارد (بعدا سِرهنری) در کتاب کلاسیک خود: «توصیف استان خوزستان» گزارش شده بود.<sup>۱</sup> تحقیقات سال‌های بعد به طرز شگفت‌آوری در ارتباط با محوطه‌های باستانی استان نسخه‌های جدیدی را اضافه کرده‌است، که البته امروزه نسبت به دیگر آثار باستان‌شناسی لایارد کمتر شناخته شده‌اند و چندان دقیق و کامل نیز نیستند. هنری لایارد در یک گزارش مسافرتی که چند سال بعد منتشر کرد، تحت عنوان «نخستین ماجراجویی‌ها در ایران، سوزیانا، و بابیلونیا»،<sup>۲</sup> گزارش مختصر دیگری از سفرش به شیمبار ارائه داد، که مفصل به جزئیات بازدید او کمک نمود.

شیمبار دره‌ای تنگ با حصارهای کوهستانی مرتفع در ۳۵ مایلی شمال شرقی میادین نفتی شهر مسجدسلیمان در استان خوزستان قرار دارد. شیمبار نامی در گویش لری بختیاری است و معادل فارسی آن «شیرین بهار»<sup>۳</sup> است. دره‌ای معروف در میان قبایل

1. A.H. Layard, "A description of the province of Khuzistan", pp 1-105.

2. A.H. Layard, "Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia", London, 1877, second edition, abridged (تلخیص), 1894.

۳. مترجم این معنای عامیانه را با تکیه بر شواهد و ریشه‌شناسی که در مقدمه آورده است، رد می‌کند.

بختیاری که هنگام کوچ به چراگاه‌های مرتفع در آنجا به استراحت می‌پردازند.<sup>۱</sup> ساکنان دائمی آن بیشتر از طایفه «موری» هستند.

بازدید لایارد از شیمبار مثل اکثر مسافران بعدی مستعجل و فوری بود. با این حال، او توانست پیکره‌های تنگ بتان، «تنگ بت‌ها» را شناسایی و معرفی کند. وی همچنین یک نسخه‌ی دستی از نقوش مربوطه تهیه نمود که به گمان او به خط پهلوی است.<sup>۲</sup> با توجه به شرایطی که نسخه‌ها تهیه شدند، به طور قابل ملاحظه‌ای دقیق بودند. برای مثال، هنگامی که آن‌ها با نقوش «تنگ سَرَوَک»<sup>۳</sup> مقایسه شدند،<sup>۴</sup> هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که نوشته‌های شیمبار در حقیقت به خط الیمائی هستند، نوعی از خط آرامی که در طول قرون اول و دوم میلادی در این ناحیه به کار می‌رفت.

تحقیقات مفصل پروفیسور هنینگ روی خط آرامی، هر نمونه‌ی جدیدی را به نسبت آسان ساخته است. با این حال، متأسفانه نسخه‌های خطی لایارد به عنوان یک مأخذ، کاملاً کافی نبود، از این رو نیاز به مواد کامل‌تر نیز به خودی خود دشوار است. از زمان بازدید لایارد در سال ۱۸۴۰م، آثار باستانی شیمبار کم و بیش توجه باستان‌شناسان را به خود جلب نمود. در واقع این آثار برای هرتسفلد شناخته شده بودند. وی در سال ۱۹۳۰ عکسی را که توسط مانی‌پینی، کنسول بریتانیا در اهواز از نقش برجسته‌های تنگ بتان گرفته بود، منتشر کرد.<sup>۵</sup> او ظاهراً از وجود کتیبه‌ها آگاه بود، هر چند وقتی به آن‌ها اشاره می‌کرد که

۱. مقایسه شود با:

D. L.R. Lorimer, "The popular verse of the Bakhtiari of S.W. Persia... II: specimens of Bakhtiari verse", BSOAS, XVII, 1, 1955, p 103 and passim (و در اکثر صفحات).

جایی که نام چندین مکان دیگر نیز در این مقاله ذکر شده است.

2. Layard, "Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia", 1894, p 338, "A description of the province of Khuzestan", 85, VOL. XXVII. Part ۲.

۳. واقع در شهرستان بهمئی در جنوب غربی استان کهگیلویه و بویراحمد(م).

4. W. B. Henning, "The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak", Asia Major, NS, II, 2, 1952, pp 151-78.

5. E. Herzfeld, "Bericht iiber archiologische Beobachtung im siidlichen Kurdistan und in Luristan ", Archiologische Mitteilungen aus Iran, I, 1929-30, pp 65-75,

و بنگرید: تصویر شماره ۱.

مایهٔ تعجب بود.<sup>۱</sup> پس از این، دوباره نقش برجسته‌ها توسط دبوویس مورد بحث قرار گرفتند.<sup>۲</sup>

فرصت دیدار از ایران در سال ۱۹۶۲ با فرصت مطالعه از دانشکدهٔ شرقی و مطالعات آفریقایی این امکان را برای بیوار فراهم کرد که بتواند به درهٔ شیمبار سفر کند تا امید به تهیهٔ مواد کامل‌تر برای رمزگشایی سنگ‌نگاره‌ها داشته باشد. سرانجام سفر بین ۱۶ تا ۲۵ مارس ۱۹۶۲ اتفاق افتاد. طی دو و سه روز آهسته حرکت کردن از ایستگاه تلمبهٔ شرکت نفت در گذار لندر کارون نزدیک مسجد سلیمان می‌توان به شیمبار رسید. قابل ذکر است که نشان‌ها و منازل در طول سفر به شرح ذیل است: معبر گذار لندر، سربالایی صخره‌ای کوه لندر، دکان حاجی‌بابا، روستای سرتلیا (شب هنگام)، قلعهٔ لیت<sup>۳</sup> (قلعه مخروبه)، تنگ شلال (یک معبر تنگ، هنری لایارد تنگ شلار آورده‌است)، روستای یا دلا (شب هنگام)، سربالایی کوه دلا، فرود آمدن به درهٔ شیمبار و چادر زدن در تنگ بتان.

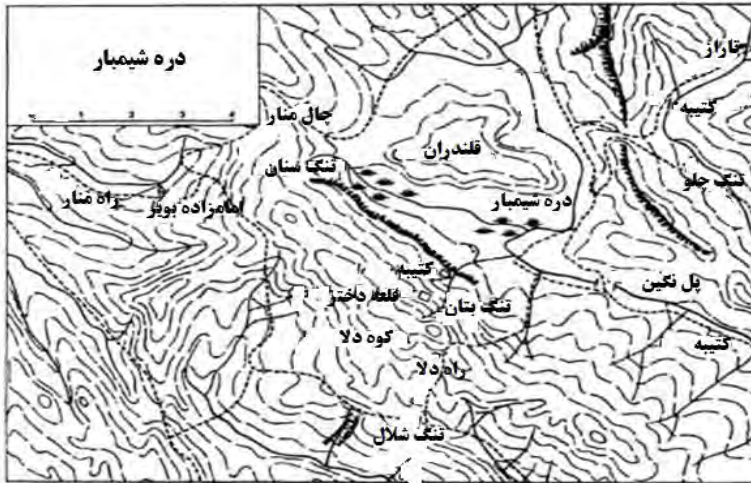


1. op.cit, p 71.

بسیاری از کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های مالمیر به ایلامی قدیم و همچنین نمونه‌هایی از زبان آرامی آرساکیدی ناشناخته‌اند. ثبت و درج تاریخ دقیق آن‌ها ضروری است، اما این بار امکان آن فراهم نبود. تعدادی از آن‌ها حامل نوشته‌هایی است که تا کنون از طریق نسخه‌های نادر متعلق به دوران باستان شناخته شدند. برای من تا این اندازه کافی بود که درک کنم که این نوشته‌ها به شکل خاصی با سکه‌های خاراسین مطابقت دارد. اخیراً تأیید شده‌است که حداقل یک کتیبه در ایذه (مالمیر) وجود دارد که با این توضیحات مطابقت دارد. با این حال روشن است که اظهارات هرستفلد به شیمبار اشاره دارد که شرح آن در زیر آمده‌است. در اغلب اوقات او به خط خاراسین اشاره کرده که در حقیقت زمانی الیمایی منظور بوده‌است.

2. Neilson C. Debevoise, "Rock reliefs of ancient Iran", JNES, I, 1, 1942, pp 76-105, (خصوصاً صفحه ۱۰۲)

۳. لیت یا لوت درگوش بختیاری شکل تحریف شده بلیط یا همان درخت بلوط فارسی است. با عنایت به این که در مجاور این قلعه روستایی نیز بنام «دو بلوطان» واقع است این قلعه را با این نام می‌شناسند. البته در فاصله نزدیک قلعه درخت بلوطی مشاهده نشد. احتمالاً اگر درخت بلوطی در قلعه و یا اطراف آن وجود داشت از میان رفته‌است، با این حال، در فاصله نه چندان دور بلوطهای پراکنده‌ای در آن حوالی وجود دارد. م.



دره شیمبار و نواحی مجاور

بیوار خیلی خوش شانس بود که هنگام رسیدن در بعد از ظهر سومین روز در دامنه تنگ بتان از مهمان‌نوازی محمد مرادی رئیس اردوگاه کوچک<sup>۱</sup> آنجا بهره‌مند شود. این شخص شجاع و جسور بلافاصله داوطلب گردید تا ما را به طرف مجسمه‌های دره راهنمایی کند. این حقیقت که چند سنگ‌نیشته ثبت نشده، مکان‌یابی و شناسایی شدند؛ بیانگر اشتیاقی است که بیوار مصمم گردید این مأموریت را انجام دهد، البته هدف اول تنگ بتان بود.

اردوگاه محمد مرادی بر روی بقایای یک تراس (صفه) باستانی در ضلع جنوبی دره قرار داشت که بخش اعظمی از تنگ تا دریاچه را اشغال کرده بود. برای رسیدن به نقش برجسته‌ها بایستی به سمت شمال دره حرکت کرد تا به بالای صخره شیب‌داری از سنگ آهک رسید. در اینجا هدف رسیدن به منتهی‌الیه سمت چپ (ضلع جنوبی) صخره‌ها بود، جایی که بین صخره و لبه دره یک برآمدگی به پهنای چهار پا قرار داشت، و به تنگ نیز دسترسی داشت. در اینجا در امتداد دامنه صخره یک مسیر به سمت چپ می‌رفت تا جایی که به چشمه‌ای از آب شفاف می‌رسید. در دومین بازدید بیوار در ماه ژوئیه این چشمه کاملاً خشک شده بود. از چشمه، یعنی از قسمت شانه صخره به سمت

۱. چادر یا مالر (م).

چپ که پوشیده از تراکم پوشش گیاهی بود و به سرعت روی برآمدگی پدیدار شده، به سختی می‌توان جلو رفت. در این نقاط آثاری از تسطیح مصنوعی، و سنگ‌فرش‌هایی از بنای جاده باستانی مشهود است. برآمدگی از گوشه صخره عبور کرده و وارد تنگ می‌شد. در نزدیکی این نقطه، اولین مجسمه‌های سنگی در یک قاب واحد در حدود سه پا ارتفاع و رو به جلو پدیدار شدند. در حدود صد متر جلوتر، برآمدگی به سمت راست در پناه کوه، منحنی می‌شد. در اینجا مجسمه‌های اصلی دیده می‌شد، (تصویر ۱) که در آن سوی دیواره‌های کوه محصور شده‌است. این منطقه نیز همچون «تنگ سروک»، و «کول فرح» ایذه؛ یک محوطه کلاسیک و باستانی است؛ محاط بر کوه‌ها، و صخره‌هایی که با پژواک انعکاس صدا، به بانگ محمد مرادی راهنمای بختیاری پاسخ می‌داد. در غیر این صورت سکوت عمیقی در این کوهستان حکمفرما بود و البته این سکوت با صدای زغن<sup>۱</sup> نیز شکسته می‌شد و یا با سنگریزه‌هایی که در اثر تقلای بزهای کوهی در شیب‌های تند سرازیر می‌شد.

گروه اصلی مجسمه‌ها در تصویر ۲ و ۳ نشان داده شد. اگرچه این آثار توسط هنری لایارد توصیف شده<sup>۲</sup> و همچنین هرتسفلد در مورد آن‌ها توضیح داده‌است، اما تفسیر آن‌ها هرگز مورد ارزیابی قرار نگرفته است. جستار حاضر به این مجسمه‌ها و نقش برجسته‌ها می‌پردازد. هر چند هدف این نیست که تمام و کمال این نقش برجسته‌ها توضیح داده شوند. با این حال کمک خواهد کرد تا چگونگی بنا و قرار گرفتن آن‌ها روشن شود و همچنین ماهیت بنا که بخشی از آن را تشکیل می‌دهد.

در نگاه اول به نظر می‌رسد قاب پیکره‌های تراشیده شده، یک نوار پیوسته را تشکیل می‌دهد. با این حال بازدید دقیق‌تر نشان می‌دهد که از تعدادی گروه مجزا، هر یک با ترکیبات مشابه تشکیل شده‌است. در حقیقت چهار گروه از این‌ها قابل تفکیک است. ابتدا از سمت چپ بیننده و ناظر شروع می‌شود. (تصویر ۲) در همین سمت، تصویر یک مرد برهنه است که در واقع همه اشکال در شیمبار تمام رخ و رو به جلو نمایان

۱. پرنده‌ای است از راسته بازهای شکاری (م).

2. Layard, "A description of the province of Khuzistan", p 84.



هستند. این مرد برهنه در دست راستش یک گرز را نگه داشته که بر روی زمین تکیه دارد. دست چپ وی در سمت جلو، روی سینه‌اش قرار گرفته و یک جام شیاردار را نگه داشته‌است. بدون تردید سر مجسمه عامدا همچون بسیاری از مجسمه‌های باستانی در طول نخستین سده‌های اسلامی تخریب شده‌است. در این مورد بسیار وسوسه‌انگیز است، کتیبه ناتمام کوفی را که در ذیل به آن پرداخته می‌شود؛ با این ویرانی مرتبط ساخت.

همانطور که لایارد به درستی مشاهده کرده است، گره‌های سر بند پادشاهی در پشت سر مجسمه برهنه مشخص است. در این زمینه نیم‌تاج یا سر بند پادشاهی یک ترکیب غیرمعمول بود،<sup>۱</sup> زیرا در این ترکیب می‌توان یک تمثال معمول از خدای یونان هراکلس را شناخت. البته ظهور چهره‌ای از هراکلس گواه این نتیجه نیست که به یک فرقه یا آیین مذهبی واقعی از یونان در منطقه شیمبار معتقد باشیم. چنان که مشهور است، در حوزه ادیان ایرانی، ورتزغنه<sup>۲</sup> ایرانی نیز در ظاهر هراکلس یونانی ظاهر شده‌است.<sup>۳</sup> تاریخ این بنا و سایر جزئیات، که مختصر به آن پرداخته می‌شود؛ از پیوند این بناها با دین و فرهنگ یونانی جلوگیری می‌کند و بر زمینه ایرانی آن تأکید می‌کند. با این اوصاف، بایستی رابطه فرعی احتمالی با آیین‌های دینی سوریه در نظر گرفته شود، که در آنجا همگونی خدایان محلی با هراکلس یونانی ممکن بود. از این رو در سرزمین‌های مرزی ایران پیوستگی آیین ورتزغنه - هراکلس تقویت می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. این موضوع ممکن است تأکیدی بر ارتباطات سلسله‌ای آیین دینی باشد.

۲. خدای جنگ (م).

۳. برای آرتاگس (ورتزغنه) - هراکلس - آرس بنگرید:

W. Dittenberger, "Orientis. Graeci inscriptiones selectae", I. Leipzig, 1903, p 585 (No. 383), I. 55.

برای تمثال بنگرید:

R. Ghirshman, Iran, Parthes et Sassanides, paris, 1962, p 66.

۴. خصوصاً نکته قابل توجه که در بحث سایریگ آمده‌است:

H. Seyrig, "Antiquites Nergal", Syria, XXIV, 1944, pp 62- 80 (۶۸ صفحه).

برای تمایز هراکلس با ملکارت (Melqart) بنگرید:

Rene Dussaud, "Melqart", Syria, XXV, 1946 - 8, pp 205 - 30 (۲۱۴، ۲۱۸، صفحات)

در سمت راست مجسمه برهنه، یک نقش دیگر ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد، که متشکل از پیراهن بلند و ضخیم و شلوار گشاد است. دست راستش بر شانه خدا<sup>۱</sup> تکیه دارد و دست چپش بر قبضه یک شمشیر بلند قرار گرفته است. میان این دو یک شی پایه مانند قرار دارد که عینا در پایین میان تنه‌شان به سمت بالا می‌رود؛ به یقین یک مجمره آتش است<sup>۲</sup> و اساسا ویژگی ایرانی را تصدیق می‌کند. جالب‌تر این است که مشاهده می‌شود در کتیبه‌ها نام‌های سامی برای برخی شخصیت‌های اصلی آمده‌است. کتیبه شماره (۱) دقیقا در بالای مجمره آتش قرار دارد.

گروه دوم (تصویر ۳) با گروه اول مشترک است، اما از سه هیکل تشکیل شده‌است. در اینجا نیز هیکل سمت چپ برهنه است که خدا بودن آن را نشان می‌دهد. نظر به اینکه این هیکل نسبت به دیگر اشکال متناظر در گروه‌های دیگر از استحکام و تنومندی کمتری برخوردار است؛ ممکن است که در اینجا برخی از خدایان غیر از هراکلس و ژرژنه متصور گردد. در کنار آن نقش دیگری است که ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد. دست راستش به سمت خدا کشیده شده و چیزی را با یک مضراب در یک هاون مخروطی بلند که در میان این دو قرار دارد می‌کوبد. در اینجا سخت به نظر می‌رسد که معتقد باشیم مراسم «هومه» در حال برگزاری است. به‌علاوه در سمت راست هیکل دوم؛ هیکل سومی است که او نیز ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد. بین هیکل خدا و نخستین هیکل

اگر محوطه باستانی شیمبار واقعا پیوندی با آیین بعل داشته باشد ممکن است با خدایان سوریه در معبد بعل ظاهر شده، مرتبط باشد.

H. Seyrig, "Antiquites Nergal" p 17. Bas-reliefs monumentaux du temple de Bêl a Palmyre, Syria, XV, 1934, p 172.

نقش آن کاملا در این زمینه توضیح داده نشد. در آسیا هراکلس با بسیاری از آیین‌های محلی، به عنوان مثال شیوا - هراکلس در باکتريا (باختر در آسیای مرکزی) وفق داده‌شد.

Kl. Fischer, Archaologische Anzeiger, 1957, p 417.

۱. منظور همان پیکره برهنه است. م.  
۲. از نظر اندازه و شکل شبیه به صحنه اعطای نشان اردشیر یکم در فیروزآباد است تا این که مجمره‌های بخوردان در بافت غیرایرانی باشد.

H. Seyrig, op. cit., pl. XVIII and XXIII; cf. J. Starcky, "Autour dune dedicace palmyrenienne", Syria, XXVI, 1949, p 51.

ملبس، کتیبه شماره (۲) قرار دارد. میان دو هیکل ملبس نیز کتیبه شماره (۳) و در زیر آن کتیبه شماره (۴) قرار دارد.

گروه سوم نیز همچون گروه اول از یک شخصیت خداگونه و یک چهره انسانی تشکیل شده است. میان سرهای این دو پیکره، کتیبه شماره (۵) قرار دارد. علاوه بر این، در سمت چپ سر پیکره خدا، شروع یک کتیبه ناتمام کوفی است که عبارت «لا اله الا آن خوانده شده است. البته این یا شروع اعلامیه ایمان کلیمیان و یا بیان ایمان مسلمانان است؛ به این معنی که «خدایی جز الله نیست». در پشت این گروه سوم، یک گروه چهارم وجود دارد که یک بار دیگر دو هیکل مشابه به ترتیب قرار گرفته است و سرانجام در پشت گروه چهارم، سه پیکر نیم‌اندازه در یک صفحه پایین‌تر قرار دارند.

چنان که مشاهده خواهد شد هر یک از چهار گروه تشکیل‌دهنده، اساساً همان صحنه را نشان می‌دهد، به جز تغییراتی که در گروه دوم است. در هر مورد شخصیتی خداگونه نمایان شده که پیکر ظاهری آن هراکلس خدای یونانی است. با این حال، وجود مجمره آتش و ظروف و وسایل مراسم «هومه» نشان می‌دهد، که در این زمینه خدایان اساساً متعلق به آیین ایرانی هستند. بعید نیست که در این ترکیب ببینیم یک مقام محلی در حضور پیکره خدا و اشیاء آیینی، سوگند خدمت یاد می‌کند. نظر به آرایش تکراری، سخت به نظر می‌رسد همه را به مناسبتی واحد کنده‌کاری کرده باشند. از اینرو پذیرفتنی است که تصور شود هر یک از این گروه‌ها یک قسمت جداگانه را به تصویر می‌کشد، ولی به طور متوالی طی فواصل چند دهه حک شدند، که اولین آن‌ها گروه سمت چپ است. در اینجا هر گروه نمایان‌گر تفویض مذهبی یک شخص مهم و عالی‌مقام است، همان صحنه در یک نسل برای هر کدام از جانشینان تکرار شده است. بنابراین، این نقش برجسته‌ها در بیشتر از چهار موقعیت و مناسبت جداگانه کنده‌کاری شده‌اند.

	تنگ سروک	شیمبار				
		No. I	No. II	No. III	No. IV	No. V
𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡
𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢	𐎢
𐎣	𐎣	𐎣	𐎣	𐎣	𐎣	𐎣
𐎤	𐎤	𐎤	𐎤	𐎤	𐎤	𐎤
𐎥	𐎥	𐎥	𐎥	𐎥	𐎥	𐎥
𐎦	𐎦	𐎦	𐎦	𐎦	𐎦	𐎦
𐎧	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧
𐎨	𐎨	𐎨	𐎨	𐎨	𐎨	𐎨
𐎩	𐎩	𐎩	𐎩	𐎩	𐎩	𐎩
𐎪	𐎪	𐎪	𐎪	𐎪	𐎪	𐎪
𐎫	𐎫	𐎫	𐎫	𐎫	𐎫	𐎫
𐎬	𐎬	𐎬	𐎬	𐎬	𐎬	𐎬
𐎭	𐎭	𐎭	𐎭	𐎭	𐎭	𐎭
𐎮	𐎮	𐎮	𐎮	𐎮	𐎮	𐎮
𐎯	𐎯	𐎯	𐎯	𐎯	𐎯	𐎯
𐎰	𐎰	𐎰	𐎰	𐎰	𐎰	𐎰
𐎱	𐎱	𐎱	𐎱	𐎱	𐎱	𐎱
𐎲	𐎲	𐎲	𐎲	𐎲	𐎲	𐎲
𐎳	𐎳	𐎳	𐎳	𐎳	𐎳	𐎳
𐎴	𐎴	𐎴	𐎴	𐎴	𐎴	𐎴
𐎵	𐎵	𐎵	𐎵	𐎵	𐎵	𐎵
𐎶	𐎶	𐎶	𐎶	𐎶	𐎶	𐎶
𐎷	𐎷	𐎷	𐎷	𐎷	𐎷	𐎷
𐎸	𐎸	𐎸	𐎸	𐎸	𐎸	𐎸
𐎹	𐎹	𐎹	𐎹	𐎹	𐎹	𐎹
𐎺	𐎺	𐎺	𐎺	𐎺	𐎺	𐎺
𐎻	𐎻	𐎻	𐎻	𐎻	𐎻	𐎻
𐎼	𐎼	𐎼	𐎼	𐎼	𐎼	𐎼
𐎽	𐎽	𐎽	𐎽	𐎽	𐎽	𐎽
𐎾	𐎾	𐎾	𐎾	𐎾	𐎾	𐎾
𐎿	𐎿	𐎿	𐎿	𐎿	𐎿	𐎿
𐏀	𐏀	𐏀	𐏀	𐏀	𐏀	𐏀

خطوط کتیبه‌های شیمبار<sup>۱</sup>

وقتی به بررسی کتیبه‌ها پرداخته می‌شود، مجسمه‌ها و پیکره‌های سنگی تأییدیه کافی به دست می‌دهند. در اینجا تفاوت‌های سنگ‌نگاری اساسی میان کتیبه‌های هر گروه وجود دارد. حروف‌نگاری کتیبه شماره ۱ (تصویر ۴) در منتهی‌الیه سمت چپ کشیده و ظریف‌تر به نظر می‌رسند. حروف‌نگاری کتیبه‌های شماره ۲، ۳، و ۴ که همه با همان صحنه همراه هستند، از نظر دیوارنگاری شبیه به یکدیگرند. (تصاویر ۷-۵) این حروف اگر چه همه خوش‌فرم هستند، اما عموماً بزرگ‌تر و خشن‌تر از حروف شماره ۱ (تصویر ۴) هستند. در مورد کتیبه شماره ۵ تغییرات سنگ‌نگاری بسیار اساسی است. (تصویر

۱. ستونی که خطوط تنگ سروک را نشان می‌دهد از هنینگ اقتباس شد.  
W.B. Henning, Table in Asia Major, NS, II, 2, 1952, p 168.

۸). در اینجا حروف به طور قابل توجهی بزرگ‌تر و درشت‌تر هستند و متن، یک حروف شکسته را نشان می‌دهد که کاملاً متمایز از سبک نمونه‌های قبلی است. همانطور که به اجمال در جدول حروف فوق مشاهده می‌شود، کتیبه‌های شیمبار از نظر سنگ‌نگاری به حروف اِلیمایی «تنگ سَرَوَک» بسیار نزدیک است. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی در شکل و صورت ظاهری برخی حروف انفرادی وجود دارد. حرف (𐭪) که در کتیبه‌های «تنگ سَرَوَک» به طور زمخت به دو قسمت بیضی شکل تقسیم می‌شود، در شیمبار این حرف تمایل دارد از سمت راست باز شود. این حرف در کتیبه شماره (۳) شکل زاویه‌دار را نشان می‌دهد، و در کتیبه شماره (۵) به طور قطع دارای خط شکسته است و یک انحنا در سمت چپ دارد. ویژگی اصلی حرف (𐭫) که در مواردی در شیمبار آمده این است که خط عمودی مرکزی نه در منتهی‌الیه سمت چپ، بلکه در مواردی به تکیه‌گاه در وسط وصل می‌شود. حرف (𐭬) که فقط یک‌بار در «تنگ سَرَوَک» آمده، در شیمبار نیز دوباره تصدیق شده‌است. در اینجا کمی متفاوت است، اما شکلی کاملاً واضح دارد. حرف (𐭭) در شیمبار همچون «تنگ سَرَوَک» این ویژگی را دارد که خطی از دایره بیرون نمی‌زند. در کتیبه شماره (۴) دایره به صورت مارپیچ ظاهر می‌شود. کتیبه شماره (۵) شکل بسیار نادری از حرف (𐭮) دارد، با این حال، قابل خواندن است، زیرا این حرف در واژه «بسایبه»<sup>۱</sup> آمده، که در کتیبه‌های دیگر نیز دوبار پدیدار گشته‌است. در مورد حرف (𐭯) کمی تردید وجود دارد، که بتوان همچون به سادگی حرف (𐭰) آن را خواند. با این وجود، انتظار می‌رود در این مورد انحنا ناچیزی به سمت چپ که معمولاً در بخشی از حرف (𐭱) وجود دارد، دیده شود. حرف (𐭲) در شیمبار متمایل است به شکل یک خط مسطح افقی کوتاه با مرکزیت حروف مجاور نوشته‌شود، اما در «تنگ سَرَوَک» اغلب اوقات به شکل یک نقطه نوشته شده‌است. اما حرف (𐭳) در شیمبار تمایل دارد نه تنها به شکل شطرنجی، بلکه با یک میله افقی کوتاه که دو زاویه را به هم وصل می‌کند نوشته

شود. حرف (𐎧) همچنین شکلی را نشان می‌دهد که شیمبار را از تنگ سروک متمایز می‌سازد. در تنگ سروک دوشاخه بالای حرف به سمت راست باز می‌شود، اما در شیمبار تمایل دارد رو به پایین باز شود. خط مرکزی حرف (𐎧) در شیمبار اغلب به خط سمت چپ وصل می‌شود و این یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که در تنگ سروک اتفاق نمی‌افتد.

تا جایی که به تاریخ قطعی این بنای تاریخی مربوط می‌شود، شواهد صریحی در این زمینه در دست نیست. با این حال کل مجسمه‌ها و سنگ‌نشته‌ها متعلق به قرن دوم میلادی است.<sup>۱</sup> کتیبه شماره (۱) به حکم مضمونش به یک نسل زودتر از کتیبه‌های شماره ۴-۲ برمی‌گردد. احتمالاً از اواخر قرن اول میلادی باشد، اما فرض بر این است که همه کتیبه‌ها محدود به قرن دوم میلادی است. در یک استنباط، سنگ‌نگاره‌های این اثر تاریخی، دوره‌های متوالی پیکرتراشی را نشان می‌دهد و این را می‌توان تا اندازه‌ای از یکی از شجره‌نامه‌های موجود در کتیبه‌ها دریافت کرد. ( نک: جدول زیر)

ردیف	متن
کتیبه شماره ۱	«وکی» <sup>۲</sup> ارشد (؟)، که «بسایبه» است، فرزند «سول» <sup>۳</sup>
کتیبه شماره ۲	«سروکو» <sup>۴</sup> که بسایبه است، فرزند «سموم» <sup>۵</sup>
کتیبه شماره ۳	«سپتو ستور» <sup>۶</sup> که نگهبان محراب بعل است، فرزند وکی

۱. همان‌طور که هنینگ در مورد آثار تاریخی تنگ سروک بحث کرده است:

Henning, loc. cit, p 176.

2 Wky

3. Swl

4. Srwkw

5. Smwm

6. Sptw Stwr

این‌ها تصاویری هستند که «سپتو» ساخته است، فرزند «سس»، <sup>۱</sup> اهل «یرسی» <sup>۲</sup>	کتیبۀ شماره ۴
«اورود بزرگ»، <sup>۳</sup> که بسایبه است	کتیبۀ شماره ۵

Handwritten text in a stylized script, likely representing the first inscription (number 4) mentioned in the table above. The text is arranged in two lines, with the second line being more vertical and compact.

کتیبۀ شماره ۱

Handwritten text in a stylized script, likely representing the second inscription (number 5) mentioned in the table above. The text is arranged in two lines, with the second line being more vertical and compact.

کتیبۀ شماره ۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1. S,s
2. Yrsy
3. Orodes the Great

Handwritten text in Shikhar script, consisting of two lines of characters.

کتیبه شماره ۳

Handwritten text in Shikhar script, consisting of four lines of characters. A faint watermark is visible in the background.

کتیبه شماره ۴





## کتیبه شماره ۵

با توجه به وضعیت قرار گرفتن کتیبه‌ها روی سنگ به این نتیجه می‌رسیم که متناظر با قالب پیکره‌ها به سه گروه متمایز تقسیم می‌شوند. کتیبه شماره (۱) به نخستین قالب پیکره‌ها تعلق دارد. کتیبه شماره (۲)، شماره (۳) و شماره (۴) متعلق به گروه دوم است، و کتیبه شماره (۵) مربوط به گروه سوم است. مهمترین عنوان در این کتیبه‌ها واژه «بسایبه» است که در کتیبه اول، دوم و پنجم آمده است. ممکن است این واژه لقب شخصیت اصلی؛ احتمالا حاکم محلی یا یک شاه کوچک بوده است. با این حال، به دست دادن معنی دقیق آن دشوار است. همچنین ممکن است چنین به نظر برسد به عنوان نخستین عنصر از واژه «باج»، «باز»، «باز» پارسی باستان ارتباط داشته باشد.<sup>۱</sup> تلاش برای پیوند با این دشواری روبرو است که حرف (s) برای شالوده حرف (j) به عنوان معادل آرامی آن که در اوایل به حرف (z) بسط می‌یافت گواهی نمی‌دهد. با این حال، برای انتقال به حرف (c) ایرانی به کار می‌رود.<sup>۲</sup> برای استنساخ و آوانویسی مشابه (j) تقریبا از (z) به واژه «کمبوجیه» در کتیبه بیستون رجوع کنید که در زبان آرامی به شکل «کنبوزای» است.<sup>۳</sup> عنوان «رئیس محصلان مالیات» در میان پارتیان به شکل «رکپتی»،<sup>۴</sup> و ساسانیان

1. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, col. 953; *bajikara* apud George G. Cameron, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948, index, s.v. But cf. I. Gershevitch, *Asia Major*, NS, II, 1, 1951, p 139.

2. W. B. Henning apud G. R. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B.C.*, abridged edition, Oxford, 1957, p 81 and n. 1.

3. H. H. Schaeder in *Iranische Beitrage*, I, Halle, 1930, p 270.

4. rkpty

«هرکپتی»<sup>۱</sup> تأیید شده است.<sup>۲</sup> همچنین ممکن است جز «به»<sup>۳</sup> در «بسایبه»<sup>۴</sup> به عنوان شکلی از نام خدای بعل باشد، دقیقاً همچون واژه «کنعانی»؛ این واژه نیز ممکن است در شکل نهایی به صورت «بای»<sup>۵</sup> یا «بی»<sup>۶</sup> رخ دهد. در این مورد با دو گونه تلفظ از «یزربای»<sup>۷</sup> و «یزربی»<sup>۸</sup> مقایسه گردد.<sup>۹</sup> اما املا و هجی «بی» معلوم نیست و برای توضیح «بسای»<sup>۱۰</sup> (باج) با بعل یک حرف جا افتاده وجود دارد.<sup>۱۱</sup> در توضیح این مبحث پروفیسور دبلیو. بی هنینگ این مطلب را برای ما فرستاد:

از نظر من معنی «زای، بسایب»<sup>۱۲</sup> یعنی (کسی که قسم می‌خورد) که برابر است با: «در حالی که قسم می‌خورم»، در واقع «سایب» شکلی عامیانه و محلی از «سب»<sup>۱۳</sup> برای قسم خوردن است، چنان که دالمان برای آرامی یهودی به شکل «سایبت»<sup>۱۴</sup> آورده است. این به لحاظ زبانی غیر قابل ایراد است؛ با توجه به توضیحات همراه پیکره‌ها در صفحات پیشین: یعنی «یک ... شخص عالی‌مقام ادای سوگند می‌کند» صحیح به نظر می‌رسد.

باید اضافه گردد که واژه ذکر شده توسط دالمان در «نداریم»<sup>۱۵</sup> (دفتر دهم) نیز آمده است؛ جایی که به لحاظ قانونی به عنوان قاعده اجباری سوگند غیر قابل قبول بود. واژگانی که در آن متن آمده؛ هم در «زبانی که توسط غیر یهودیان استفاده می‌شد» وجود دارد و هم

1. hrkpty

2. W. B. Henning, "Mitteliranisch" in *Handbuch der Orientalistik, Abt. I, IV. Bd., Iranistik, 1. Abschnitt*, Leiden, 1958, p 41.

3. bh

4. bsybh

5. by

6. b,y

7. yzrby

8. yzrb,y

9. M. Lidzbarski, *Handbuch der nordsemitischen Epigraphik, I*, Weimar, 1898, p 289.

10. bsy

۱۱. مقایسه شود با نام bs/bhs در کتیبه صفائیة جنوب سوریه. بنگرید:

G. Ryckmans, *Les noms propres sud - semitiques, I*, Louvain, 1934 - 5, 48, f.

12. Zy, b,sybh

13. sb

14. sybt

۱۵. بخشی کوچکی از کتاب تلمود یهود (م).

در «زبانی که توسط حماسه‌های تلمود خلق شده بود»<sup>۱</sup> از ابتدا بعید به نظر می‌رسید چنین واژگانی که گفته می‌شود غیر قابل قبول است، ساختگی باشد و در اینجا در مورد «بسایب» ممکن است که در کاربرد واقعی آن «سایبت» در معنای «ادای سوگند» بوده است.<sup>۲</sup>

بنابراین، بر اساس این کتیبه‌ها می‌توانیم جانشینی سه تن را که به نسل‌های مختلفی تعلق دارند و لقب «بسایبه» دارند را تأیید کنیم. اینان مطابق کتیبه‌ها عبارت‌اند از: «وکی»، «سروکو»، و «اورود». دو تن از اینان در کتیبه‌ها به واسطه صفتی که حالتی مؤکدانه دارد، توصیف شده‌اند: یعنی «وکی جسایس»<sup>۳</sup> در کتیبه شماره (۱) و «اورود رب»<sup>۴</sup> در کتیبه شماره (۵). این واقعیت که «جسایس» در موقعیت موازی با «رب» (یک واژه مرسوم آرامی) آمده است، ممکن است به این نتیجه برسیم که این یک عنوان افتخارآمیز مشابه بود که پس از نام یک شخص بزرگ آمده است. این واژه همچنین در جای دیگر تصدیق نشده اما ریشه «جسس»<sup>۵</sup> و مشتقات آن شناخته شده است. نزدیک‌ترین شکل آن به زبان عربی، «جسیس» (نک: خط عبری آن ) و در زبان سریانی «جاسوسا»<sup>۶</sup> به معنای «جاسوس» است. همچنین معانی دیگر نزدیک به آن «ناظر»، «سرپرست» و «بازرس» است. با این حال، حتی واژه «جسایس» به سختی می‌تواند یک نشان افتخاری درخور برای یک شخص مهم باشد. تنها واژه‌ای که می‌تواند برای آن مناسب باشد؛ «ارشد»،

۱. احتمالاً «سایبت» (sybt) با فعل «سب» (sp) به معنای «سوگند دادن» که برای مثال به طور معمول در متون جادویی استفاده می‌شد. بنگرید:

J. A. Montgomery, *Aramaic incantation texts from Nippur*, Philadelphia, 1913, p 303.

شاید در آلابش با «سب» (sb)، فعل اخیر نیز به همان معنی در شکل «افئل» (aph,el) به کار رفته است. برای جابجایی p/b نمونه‌هایی در آرامی بابلی وجود دارد. بنگرید:

C. Levias, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900, p 11, Th. Noldeke, *Mandaische Grammatik*, Halle, 1875, p 47 ff.

این واقعیت ممکن توضیح دهد که چرا «سایبت» توسط حکمای یهودی مورد ایراد قرار گرفته است.

۲. حرف نهایی (h) از بسایبه (b, sybh) ممکن است نشان‌دهنده ضمیر مالکیت سوم شخص و مفرد مذکر باشد. شکل اسم موجود در این مورد «سایب» (syb) است.

3. wky gsys

4. wrwd rb

5. gss

6. gasosa

«مهرتر»، و «رئیس» است. این واژه به عنوان یک لقب برای ریاستی کاملاً غیر روحانی در پالمیرا اتفاق افتاده است، جایی که لیدزبارسکی آن را «مهرتران منطقه»<sup>۱</sup> ترجمه کرده است.<sup>۲</sup> اما در بیشتر گویش‌های آرامی و سریانی از آن به عنوان لقب یک فرد روحانی یاد شده است.<sup>۳</sup> اگر بپذیریم که «جسایس» (در مورد خواندن حرف نخست تردیدی وجود ندارد) واژه معمولی آرامی «کاسیسا»<sup>۴</sup> را نشان می‌دهد، پس بایستی فرض کنیم که در این گویش حرف (q) می‌تواند جایگزین (g) شود. این پدیده به هیچ وجه در زبان‌های سامی نادر نیست و به نسبت در گویش‌های عربی رواج دارد<sup>۵</sup> و در زبان بابل قدیم نیز معمول بود.<sup>۶</sup> برخی نمونه‌های ابدال از (q) و (g) در یهود - آرامی شناخته شده‌اند،<sup>۷</sup> همچنین این پدیده به خصوص در نوع مندائی‌ها نیز معمول بوده است.<sup>۸</sup>

برای اورود جسیس، «اورود ارشد» می‌توان آن را با لقب «اورود مسینک»<sup>۹</sup> دوره اشکانی در یک تکه سفال از دورا مقایسه کرد، که به واسطه پروفیسور هنینگ مورد توجه ما قرار گرفت. علاوه بر این دو نفر، یعنی «وکی» و «اورود» که با عنوان «بسایبه» معرفی شدند،<sup>۱۰</sup>

1. bezirksältester

2. E. Ledrain, *Revue d'Assyriologie*, II, 3, 1892, 93-5 and 32; M. Lidzbarski, *Handbuch*, I, 365; Ch. Clermont-Ganneau, *Recueil d'archéologie orientale*, III, Paris, 1900, para. 22, 107-9. M. Lidzbarski, 'Der Qassisa di दौरا und die Tracht der Palmyrener', *Ephemeris für semitische Epigraphik*, Giessen, I, 1902, 87-9.

۳. مقایسه شود با: وقوع آشکار این استعمال در نقاشی‌های کنیسه دورا. برای مثال:

Tile A, 1. 4-5, bqsystw dsmw'l khn' br yd'y 'rkwn, in C. C. Torrey apud C. H. Kraeling, *The synagogue (The excavations at Dura-Europos. Final report, 8, Pt. 1)*, New Haven, 1956, p 263.

4. qassisa

5. C. Brockelmann, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen*, I, Berlin, 1908, p 121.

6. *Ibid*, p 128.

همچنین برای زبان سریانی جدید، مقایسه شود با:

Th. Noldeke, *Grammatik der neusyrischen Sprache*, Leipzig, 1868, p 39.

۷. مقایسه شود با: «کسایست/جسایست» (qsyst/gsyst) در متون وردخوانی. بنگرید:

W. H. Rossell, *A handbook of Aramaic magical texts, Skylands, N.J.*, 1953, p 16.

همچنین فعل «سرگ/سرک» (srg/srq) ذکر شده توسط:

C. Levias, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900, p 10.

8. Th. Noldeke, *Mandäische Grammatik*, Halle, 1875, p 38.

9. wrwd msynk

بنگرید:

W. B. Henning in *Gnomon*, xxVI, 1954, p 479.

۱۰. همیطور مطابق کتیبه شماره ۲ «سروکو» نیز با همین لقب معرفی شده است (م).

یکی دیگر از مردان این کتیبه‌ها (نک: کتیبه شماره ۳) به نام «سپتو ستور» نیز دارای یک نشان مشابه است. شوربختانه در اینجا معنای «ستور» ناشناخته است.<sup>۱</sup> عبارت «سپتو ستور، زای بل‌رو»<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد دارای ساختار مشابه‌ای با «وکی جسیس، زای بسایبه»<sup>۳</sup> یا «اورود رب، زای بسایبه»<sup>۴</sup> است. (نک: کتیبه‌های شماره ۱ و ۵) به نظر می‌رسد تمام این عبارات یک نام و نشان یا شهرت درخور را دربر می‌گیرد که به دنبال آن به واسطه کلمه «زای» عنوان مقام و جایگاه آمده‌است. در عنوان «بل‌رو»،<sup>۵</sup> قسمت «بل» به یقین نام خدای «بعل» است، و قسمت «رو» در میان فنیقی‌ها به «محراب آتشدان» اشاره دارد.<sup>۶</sup> «بعل آرو»<sup>۷</sup> در واقع به معنای «محراب بعل» است. در این صورت همان‌طور که در ارتباط با عنوان مقام و یا جایگاه اشاره رفت؛ به معنای «نگهبان محراب بعل» است. ساختار چنین ترکیبی کاملاً غیر سامی است.

با این حال ممکن است ساده‌تر باشد، که قسمت دوم «بل‌رو» چنان‌چه با عبارت (𐤁𐤁𐤏𐤍) در نظر گرفته شود؛ به خوبی در کتاب مقدس آرامی و آرامی یهودی به معنای «نظاره کن، اینجا هست») تصدیق شده‌است، هر چند چنین ترکیبی خواه «نظاره کن بعل»، و یا «اینجا هست بعل» معنی دهد<sup>۸</sup> به عنوان یک لقب برای منصبی معمول نبوده‌است، بنابراین دلیلی وجود ندارد که این احتمال دور از دسترس را رد کنیم. برای مثال در این

۱. این واژه می‌تواند یک واژه عاریه ایرانی باشد. مقایسه شود با واژگان ذیل:

Umfangreich (گسترده)، stark (قوی)، derb (درشت)

C. Bartholomae, Altiran. Wörterbuch, 1609.

برای تفسیر مشابه «ست» (st) بیگانه، از «ست» مندایی بنگرید:

Noldeke, Mandäische Grammatik, Halle, 1875, p 45.

2. Sptw stwr, zy bl,rw

3. wky gsys, zy b,sybh

4. Wrwd rb, zy b,sybh

5. bl, rw

6. G. A. Cooke, A text-book of North-Semitic inscriptions, Oxford, 1903, p 56, F. C. Jean and J. Hoftijzer, Dictionnaire des inscriptions sinitiques de louest, I, Leiden, 1960, p 24.

7. bel,aro

8. Justi, Iranisches Namenbuch, s.v. BqjAovpos (Plutarch, Artax., XXII, 5).

یوستی این واژه را با «ان. پی بلور» (Np belur) ربط می‌دهد. اگر چه ممکن است پیدایش یک واژه عاریه یونانی زودتر از این تاریخ بعید به نظر برسد و بهتر است آن را با «بعل» به عنوان یک نام سامی خاص توضیح داد.

مورد یک روحانی را فرض کنیم که وظیفه‌اش اعلان حضور و تجلی خداوند در جشن‌ها و یا موارد مشابه بوده‌است.

عنوان «بل‌رو» در شیمبار یکی از نام‌های مرتبط یعنی «بلدوس»<sup>۱</sup> در کتیبه‌های تنگ سرۆک را یادآوری می‌کند که توسط پروفیسور هنینگ به عنوان ترکیبی از بعل با واژه‌ای دیگر شناسانده‌است.<sup>۲</sup> جزء دوم این نام اکنون در ارتباط با اسم جمع «دوسای»،<sup>۳</sup> «بدبختی‌ها یا بدشانسی‌ها»<sup>۴</sup> دیده می‌شود، که در کتیبهٔ اخیرا کشف شدهٔ آشوکا در قندهار رخ داده‌است.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد یک واژهٔ عاریه از گویش ایران غربی است جایی که «داووسا»<sup>۶</sup> مطابق با «زاووسا»<sup>۷</sup> در اوستا، «لذت، لطف، میل»<sup>۸</sup> یک ترکیب معین دارند. یک مشتق مشخص فارسی میانه «دوس اگ»؛ دوست و عاشق است. بنابراین، «بعل - دوسا» می‌تواند به این معنا باشد که «بعل یک دوست است»<sup>۹</sup> و یا اگر بر پایهٔ نمونهٔ ایرانی «بهاوریهی»<sup>۱۰</sup> باشد؛ یعنی: «کسی که بعل را برای دوستی دارد»<sup>۱۱</sup> «دوسای» به طور مشابه می‌تواند یک واژهٔ عاریه باشد؛ با استفاده از شکل منفی آن به معنی «بدبختی» است. ایراد اساسی به این نوع ریشه‌یابی در کتیبهٔ آشوکا این است که بعید به نظر می‌رسد یک واژهٔ جنوب غربی ایران در چنین منطقهٔ دورافتادهٔ شرقی یافت شود؛ به خصوص از آنجایی که سایر واژگان ایرانی در آن کتیبه، خاستگاه گویش مشابه اوستا را نشان می‌دهد.<sup>۱۲</sup> با این حال شناسایی تقریبی همان واژه، بدون حرف خصوصی (a)،

1. bldws

2. W. B. Henning in *Asia Major*, NS, II, 2, 1952, p 172.

3. dwsy

4. misfortunes

5. E. Benveniste, *Journal Asiatique*, CCXLVI, 1. 1958, p 38; A. Dupont-Sommer, *ibid*, p 19; F. Altheim and R. Stiehl, *East and West*, IX, 3, 1958, p 193.

6. dausa

7. zausa

8. Bartholomae, *Altiranisches Worterbuch*, 1656 f.

. برای اینگونه نام بنگرید: 9

A. Caquot, "Sur l'onomastique religieuse de Palmyre", *Syria*, XXXIX, 1962, p 231 ff., esp. 249 f.

10. bahuvrihi

۱۱. از طرف دیگر این می‌تواند به معنای «رحمت خدای بعل» نیز باشد.

۱۲. این ایراد توسط بنونیست مطرح شده است. همان ارجاع.

ممکن است این دشواری را برطرف کند. به نظر می‌رسد این واژه بخشی از واژگان عمومی آرامی در ایران بوده‌است، هر چند ریشه اصلی آن به غرب کشور برمی‌گردد. این واقعیت که همراه با حرف جمع پایانی (y) به عنوان یک واژه آرامی تلقی شود این فرضیه را کمی بیشتر باورپذیر می‌کند.<sup>۱</sup>

پروفسور هنینگ برای واژه «بلدوس» توجه ما را به همین نام جلب می‌کند که در یک تکه سفال پارسی در دورا «بیلتوسن»<sup>۲</sup> (مشتق نام خانوادگی و پدیری در «an»، برابر با «فرزند بیلتوس») خوانده شده‌است.<sup>۳</sup> هنینگ همچنین (در مکاتبه‌ای) گفته‌بود: «املای پارسی در حرف (t) الزاماً ریشه (t) را نشان نمی‌دهد، بلکه برای بیگانه (ld) است که می‌تواند اینجا (lt) خوانده شود. بنابراین به طور قطع استنتاج شما را باطل نمی‌کند.» از عناصری که در نام‌گذاری افراد استفاده شده، ممکن است که ابتدا از نام شخصی برخاسته‌است.<sup>۴</sup> پس از این به شکلی مؤکدانه<sup>۵</sup> در کتیبه‌های شماره ۱-۳ و ۵ یک نشان شهرت وجود دارد که به نظر می‌رسد یک عنوان شغلی رسمی<sup>۶</sup> (خواه بسایبه و خواه بل‌رو) بوده که به واسطه «زای» قبل از جمله «...که او هست» قید شده است. سپس در کتیبه شماره (۵) یک نام پدیری آمده، که به واسطه (br) به صورت «فرزندی (از)» معرفی شده‌است.

در مورد کتیبه شماره (۴) شیمبار فرد بیشتر به واسطه انتساب به زادگاهش «من یرسی»<sup>۷</sup> توصیف شده‌است؛ دقیقاً همچون جفت پیکرتراشان (یا شاید اعطاکنندگان؟) کتیبه

۱. این صحیح است که یک کلمه عاریه ایرانی دیگر، یعنی «مزبستای» (mzysty) نیز به همین طریق در آن کتیبه آمده‌است. حرف «y» پایانی در زبان‌های قدیم ایرانی، آنطور که آنتهیم در اثر ذیل ذکر کرده؛ به یقین غیرممکن است:

F. Altheim and R. Stiehl, East and West, IX, 3, 1958, p 193.

2. byltwsn

3. W. B. Henning, Gnomon, XXVI, 1954, p 478.

۴. در ادامه نام‌های شخصی به طور جداگانه بررسی خواهد شد.

5. W. B. Henning, "The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak", Asia Major, NS, II, 2, 1952, p 174.

6. ibid, p 167.

7. mn.yrsy

شماره (۳) تنگ سروک که به صورت «من بن»<sup>۱</sup> آمده است.<sup>۲</sup> هر دو نام «یرسی» در شیمبار و «بن» در تنگ سروک ناشناخته‌اند، اما هر دو را باید نام مکان فرض کرد. گذشته از این‌ها ما هنوز باید در مورد نام‌های شخصی که در کتیبه‌ها آمده صحبت کنیم. یکی از شناخته‌شده‌ترین این نام‌ها «اورود» یا «اورودس» در کتیبه شماره (۵) است، نامی که در کتیبه‌های تنگ سروک نیز آمده است.<sup>۳</sup> از آنجا که این نام در میان الیمایی‌ها بسیار رایج بود، تلاش برای تشخیص اورود مورد نظر با هر شخصیت دیگری که دارای این نام باشد، بی‌فایده است، به خصوص که او با اصطلاح «بسایبه» آمده است، این در حالی است که اورودس تنگ سروک با عنوان «نساب کورسی»<sup>۴</sup> مشخص شده است.<sup>۵</sup> «سروکو» در کتیبه شماره (۲) نیز نام فرد نسبتاً مشهور دیگری است که احتمالاً همان «سریکو»<sup>۶</sup> پالمیرا است. (که در زبان یونانی «زوپاکوو»<sup>۷</sup>، و در لاتین «سوریکوس»<sup>۸</sup> رونویسی شده است) به نظر می‌رسد شکل دیگری از نام «سریکو» است.<sup>۹</sup> همچنین می‌تواند با نام عربستان شمالی «سرق»<sup>۱۰</sup> یا «سُریق»<sup>۱۱</sup> مقایسه گردد. نام «وکی» در کتیبه شماره (۱ و ۳) نیز به نظر می‌رسد از لغات متشابه ایرانی است. ترکیب واژه تأیید می‌کند که قرائت اصلی در وقایعنامه طبری، ۱۲، ۱، ۸۱۳، ۱، (دودمان اردشیر اول) چنان‌چه توسط ف. آلتهمیم،

1. mn b,n
2. ibid, p 174.
3. ibid, p 167.
4. n,syb kwrsy

۵. در این زمینه بنگرید: ضمیمه شاتول شاکد بر متن انگلیسی این مقاله. م.

6. srykw
7. zopacuov

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Handbbuch, p 382, M. Lidzbarski, Ephemeris, II, p 293.  
8. suricus

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Handbbuch, p 482, M. Lidzbarski, Ephemeris, I, p 77.  
9. M. Lidzbarski, Handbbuch, p 331.  
10. srk  
11. surayk

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Ephemeris, II, p 43, Ryckmans, Les noms propres sud-simitiques, Louvain, 1934-5, I, p 212 f.



و ر. استیل بحث شده، در حقیقت نه «کی‌اوحی»، بلکه «کی‌اوکی» بوده‌است.<sup>۱</sup> نوع دیگر «کی‌اوجی» نمایان‌گر املائی عربی «وجی»<sup>۲</sup> فارسی میانه است. «کی‌اوحی» نیز صرفاً همان واژه است با نشان تشخیصی که از آن حذف شده‌است. متأسفانه نسخه آرامی در کتیبه بیستون اشتقاق «وکی» از «وهوکا»<sup>۳</sup> (اکسوس)<sup>۴</sup> را تصدیق نمی‌کند، ضمن آنکه که بخش‌های پایانی آن نیز حفظ نشدند. بنابراین وکی فاقد املائی متن آرامی «وهوکا» است. قبل از این بازشناسی که می‌تواند به عنوان امری محرز در نظر گرفته شود، برای اثبات آن به دلایل کافی نیاز است. در سنگ‌نبشته‌های شیمبار نام «وکی» دو بار آمده‌است. (به علاوه موارد بیشتر که در ادامه شرح سنگ‌نگاره‌ها خواهد آمد) در کتیبه شماره (۱) او به عنوان «بسایبه» معرفی شده‌است و در کتیبه شماره (۳) نیز به عنوان پدر «سپتو بلرو» آمده‌است. اگر هر دو مورد به یک فرد اشاره داشته باشد (که البته مسلم نیست) باید فرض کنیم که مقام «بسایبه» موروثی نبود یا اینکه به دلیل برخی رویدادهای ناشناخته سیاسی یا شخصی «سپتو» فرزند «بسایبه» سابق نتوانست مقام پدرش را به دست آورد و به مقام پایین «بلرو» اکتفا کرده‌است.

«سول»<sup>۵</sup> در کتیبه شماره (۱) نیز به عنوان یک نام شخصی در دوره اسلامی شناخته شده است، اگر چه در متون دیگری ممکن است که منشأ دیگری داشته باشد.<sup>۶</sup> «سموم»<sup>۷</sup> در کتیبه شماره (۲) نیز می‌تواند «سیمون»<sup>۸</sup> شکلی از نام مناسب سامی باشد، که بدون صدای حنجره در کتیبه‌های مختلف به شکل «سموم» یافت می‌شود. «سپتو»<sup>۹</sup> در کتیبه

1. F. Altheim and R. Stiehl, East and West, X, 4, 1959, p. 260, n. 123.

بنابراین به نظر می‌رسد تلاش برای ارتباط این واژه با «هوخشتره» روی سکه‌های پارس بی‌اساس باشد.

2. wgy

بنگرید:

F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895, p 231.

3. Vahauka

4. F. Altheim and R. Stiehl, loc. cit.; Justi, op. cit., p 341.

(وهوکا) ارتباطی با اوجی ندارد.

5. swl

۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۹، ۵، صص ۳۹۳۲-۲۹۳۰، ۱۹۷۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵؛

Justi, Iranisches Namen- buch, s.v. Sul. Minorsky in BSOAS, XII, 1, 1947, p 29.

7. smwm

8. sim on, simon

9. sptw

شماره (۳ و ۴) نامی که دو بار آمده، اما در منابع دیگر ناشناخته است.<sup>۱</sup> از آنجا که نام پدری آن‌ها متفاوت است «سپتو» ذکر شده در کتیبه شماره (۳) نمی‌تواند همان شخص یاد شده در کتیبه شماره (۴) باشد. «سس»<sup>۲</sup> در کتیبه شماره (۴) در دیگر کتیبه‌های آرامی یافت نمی‌شود. نام «شاس» که بعدها توسط طبری ذکر شده، ممکن است با این نام ارتباط داشته باشد.<sup>۳</sup> تنها کتیبه‌ای که در آن بیش از یک نام شخصی وجود دارد کتیبه شماره (۴) است. حتی با ساخت یک عبارت صحیح، به طور دقیق در این مورد چیزی به ما ارائه نمی‌دهد. احتمالاً معنای آن این است: «سپتو فرزند سس این تصاویر را ساخته است»؛ با این حال «زای» در جای خودش نیست. در این مورد با این قاعده صحیح در کتیبه شماره (۳) تنگ سروک مقایسه شود: «سلم زنه پسکو...».<sup>۴</sup> قابل تصور است که معنی آن چیست: «این‌ها تصاویری هستند که «سپتو» فرزند «سس» از «یرسی» ساخته است.» هر چند در این صورت انتظار می‌رود ترتیب واژگان بدین صورت باشد: «له سلمی...» ما داریم. «البته جمله‌بندی کتیبه‌های تنگ سروک شماره (۱ و ۶) بدین صورت آمده است: «سلم، زنه زای اورود...».<sup>۵</sup> این ساختار پذیرفتنی است، زیرا در یک عبارت اسمی رخ داده است. فعل «تاید»<sup>۶</sup> در یک وجه وصفی تابع نمود پیدا کرده است، هر چند یک فعل لازم فعال است. در این مورد ممکن است یادآور «باید»<sup>۸</sup> در کتیبه «آرمازی»<sup>۹</sup> باشد.<sup>۱۰</sup> اما اگر این کتیبه به زبان صحیح آرامی باشد این فعل سوم شخص مفرد در زمان

۱. مقایسه شود با «سپتن» صابئین:

Ryckmans, Les noms propres ..., p 282.

2. S,s

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۹۰۳.

4. slm, znh psqw

5. lh slmy

6. slm znh zy wrwd

7. tyd

8. byd

9. Armazi

نام محل و کتیبه‌ای در گرجستان (م).

۱۰. رجوع کنید به بحث:

P. Grelot, Semitica, VIII, 1958, p 14.

گذشته کامل صرف می‌شود. املای آن با (y) قابل مقایسه با «نساب»<sup>۱</sup> در کتیبه‌های تنگ سروک است.

از منظر سنگ‌نگاری و غیر آن کتیبه‌های تنگ بتان به طور کامل به همان نمونه کتیبه‌های تنگ سروک تعلق دارد. جای تأسف است که مندرجات و مضمون‌شان بسیار محدود است، چنان‌چه در زمینه صحبت کردن به زبان الیمایی و در شرایط واقعی پرتو اندکی افکنده شده است. با این حال، برخی نقاط تماس میان گویش الیمایی و پالمیرایی تصور می‌شود.<sup>۲</sup> تاکنون در دو مورد، پالمیرا لغات متشابه مفیدی را به ما ارائه کرده‌است: «جسیس» برابر با «کاسیسا» به عنوان یک لقب غیرروحانی و نام خاص «سروکو».

چند نکته در مورد اشکال و آثار باستانی موجود در ارتباط با مجسمه‌ها و کتیبه‌ها باقی‌مانده که باید اضافه شود. مسیر بعدی از پشت قطعه و قاب پیکره‌ها تداوم داشته و به سمت راست یک دره عمیق و تنگ می‌چرخید و با عبور از آن به دامنه‌های بالاتر کوه می‌رفت. در سمت چپ راهی که از آنجا پدیدار می‌شد، دو دره تنگ همسو، برآمدگی شیب‌دار کوه را مشخص می‌کرد که نوک آن به واسطه بقایای (از پایین قابل مشاهده نیست) یک بنای سنگی متوسط پوشانده بود. (تصویر ۹) این بنا نزد مردم بختیاری به نام «قلعه دختر» مشهور است، که نام آن در بسیاری از بناهای تاریخی و مناطق روستایی ایران آمده‌است. در واقع هیچ شواهدی مبنی بر یک مکان مستحکم وجود ندارد. ساخت این بنا از سنگ‌های تراشیده خشک است که با ذهنیت امروزی، هر دلیلی در ارتباط با بناهای مزبور وجود دارد. با این حال تهیه یک نقشه زمینی از آن، طی یک بازدید سطحی به سادگی امکان‌پذیر نبود، زیرا دیوارها فرو ریخته و سنگ‌ها به طور گسترده پراکنده شده‌اند. در جاهای مختلف از این سنگ‌ها به عنوان بادگیر چادرهای بختیاری که در فصل بهار به این نقطه قدم می‌گذاشتند، استفاده شده‌است. نشانه‌های سطحی به سختی کارکرد بنا را مشخص می‌کند، اما یک ستون با قسمت بالای تو خالی احتمالاً همان

1. n, syb

۲. ارتباط میان پالمیرا و الیمایی تصدیق شده در کتیبه یونانی که توسط سریگ منتشر شده‌است: H. Seyrig in Syria, XXII, 1941, p 256 ff.

محراب آتش باشد که پیشتر در نقش برجسته‌ها اشاره رفته است. کل بنا، یک معبد نسبتاً کوچک است، زیرا یک مکان آیینی این را نشان می‌دهد که در مجاورت وجود دارد. همچنین جالب است که یک نقش دیگر حدود پنجاه متر بالاتر از مجسمه‌ها در خود تنگ وجود دارد و از برآمدگی که در آنجا وجود دارد قابل دسترس است. در این مکان، در دیوار تنگ دو تونل کوچک وجود دارد یا به عبارت صحیح‌تر تونل‌هایی وجود دارد که تا عمق پانزده پا در دل کوه نفوذ کرده‌است. از آنجا که این تونل‌ها تا اندازه‌ای با آوار مسدود شدند، تخمین عمق اصلی‌شان دشوار است. تصور می‌شود، این تونل‌ها برای آن‌کنده شدند تا آب یک منبع طبیعی زیرزمینی را جمع‌آوری کنند و این شاید همان منبع آب طبیعی بود، که آب چشمه را در مسیر رو به بالا تأمین می‌کرد. آب از طریق این تونل‌ها به طرف تنگ هدایت می‌شد، سپس از طریق کانال‌هایی که بر دامنه کوه واقع بودند (که هنوز هم آثاری از کانال‌ها در این سو و آن سو وجود دارد) آبیاری زراعت زمین‌های مسطح پایین را فراهم می‌کرد؛ همان‌طور که پیشتر اشاره رفت زمین‌هایی که یک زمانی در دامنه‌های جنوب تنگ بتان وجود داشته‌است. بدون داشتن یک منبع آب مطمئن، زراعت ثابت در اینجا به سختی انجام می‌شد. همان زراعت پایداری که روزگاری در اینجا انجام می‌شد. گذشته از این، دامنه‌های بالاتر کوه، در واقع بالاتر از نقش برجسته‌ها در طول تابستان کاملاً بی‌آب است. اگر سابقاً این تونل‌ها ساخته شدند تا یک جریان دائمی آب را فراهم سازند، قابل توضیح بود که چگونه آب می‌توانست برای «معبد» تأمین شود. با این حال بدون این منبع آب طبیعی، تأمین آب مورد نیاز اهالی در فصل تابستان می‌بایست سه هزار یا از کف دره بر روی حیوانات حمل می‌شد که البته کاری بسیار طاقت‌فرسا بود. بنابراین مشاهده می‌شود که مسیر منتهی به تنگ بُتا از نزدیکی منبع آب عبور می‌کند، منبع آبی که برای آبیاری زمین‌های مسطح کشاورزی به‌کار می‌رفته است و همچنین تنها منبع آب آشامیدنی در دامنه‌های بالادست در تابستان بود که اینجا هم به عنوان استراحتگاه و هم به عنوان کانون فعالیت، دارای اهمیت بوده‌است و دقیقاً در چنین مکان‌هایی است که به طور کلی نقش برجسته‌های صخره‌ای ایران قرار گرفته‌اند.

## سنگ‌نگاره‌های پل نگین

یک روز پس از بازدید از تنگ بتان هنگام غروب که دور آتش اردوگاه محمد مرادی گرد آمدیم؛ برای نخستین بار گفته شد کتیبه‌های دیگری نیز مربوط به قبل از اسلام در آن حوالی وجود دارد. یکی از اعضای اردوگاه بنام درویش که فردی جسور و سرکش بود گفت که داستان‌هایی از کتیبه‌ها را در نزدیکی پل نگین شنیده است. پل نگین یک تونل مصنوعی است که توسط هنری لایارد توصیف شده و انتهای جنوبی دره را از آب تخلیه می‌کند. این در حالی است که شاخه شمال غربی دره توسط سه حفره مکش کیفی شکل خالی می‌شد، دو حفره به اندازه‌ای عمیق هستند که یک فرد ایستاده می‌تواند در آنجا پنهان شود. هنری لایارد گفته بود که نزدیک پل نگین کتیبه‌هایی وجود دارد، اما به دلیل کوتاهی حضورش نتوانست آن‌ها را مکان‌یابی کند.<sup>1</sup>

اطلاعات درویش بسیار جالب توجه بود، هر چند خود او کتیبه‌ها را ندیده بود و تنها می‌دانست که زیر پل نگین هستند، گفته‌ی وی می‌توانست به سه نقطه اشاره رود، یعنی درون تونل، یا در دره و یا در دامنه تپه‌هایی که بلافاصله به سمت جنوب پل نگین امتداد می‌یافت. تنها پس از پرس و جوی طولانی توسط محمد مرادی بود که سرانجام جای دقیق کتیبه‌ها مشخص شد. حیرت‌انگیزترین قسمت، گزارش‌های مطلعان بختیاری تکرار این مطلب بود که این کتیبه‌های جدید جاری نشدند، بلکه شبیه به چاپ هستند. (خط چاپی) چیزی نگذشت که این سخنان در نهایت تعجب مورد تصدیق واقع شد.

از پل نگین در ضلع جنوب غربی کانال، یک راه به طول دو هزار پا پایین‌تر از دره شیمبار به سمت روستای گُمار در پایین دشت می‌رسید. واضح است که این یک راه باستانی است، زیرا بقایای سنگ‌فرش‌های باستانی در چند نقطه قابل مشاهده بود. این راه در

1. Layard, "A description of the province of Khuzistan", p 86.

لرها به من اطمینان دادند که کتیبه‌ای قدیمی نزدیک پل نگین وجود دارد، اما من (لایارد) نتوانستم چیزی از آن را کشف کنم. با این حال پس از برگشت من از آن مکان؛ آن‌ها هنوز هم بر این ادعا پافشاری می‌کردند که یک قالب بزرگ پوشیده از نوشته‌ها وجود دارد که از توجه من مغفول مانده است. حقیقت مطلعان بختیاری هنری لایارد اکنون کاملاً ثابت شده است.

ابتدا به سمت بالا کمی شیب دارد. بعد از گذشت بیست دقیقه پیاده‌روی از یک تیغه سنگی کوتاه عبور می‌کند و با شیب تند به سمت پایین دامنه می‌پیچد و با تندتر شدن شیب به شکل مارییچ در می‌آید. سنگ‌های بزرگ در همه جا دیده می‌شوند. اما پس از طی مسافتی در حدود ۳۵ دقیقه پیاده‌روی یک قلوه سنگ بزرگ مکعبی شکل با داشتن ضلع‌هایی در حدود ۲۵ پا در سمت راست مسیر مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد بر روی آن بقایای یک اثر باستانی قرار گرفته، احتمالاً جایگاه دیدبانی و نگهبانی بوده‌است. در فاصله پنج دقیقه پیاده‌روی، حدود ۱۰ پا در مسیر سمت راست، بازدیدکننده با یک قلوه سنگ عظیم دیگر مواجه می‌شود. این همان سنگ بزرگی است که کتیبه‌ها را در بر گرفته، اما به گونه‌ای هستند که رهگذران به طور اتفاقی متوجه آن‌ها نمی‌شوند. بر خلاف حجاری‌های تنگ بتان، این‌ها حکاکی نشدند، همان‌طور که به درستی توسط مطلعان بختیاری توصیف شدند، زیرا کتیبه‌ها در قسمت شمالی تخته‌سنگ با جوهر کاربونی نوشته شدند و مساحتی در حدود چهار پا عرض با شش پا ارتفاع را دربر می‌گرفتند. به نظر می‌رسد آن‌ها با یک قلم‌نی معمولی نوشته شدند و اندازه نوشته‌ها به اندازه یک دست خط معمولی است. البته این تنها موردی نیست که سنگ‌نوشته‌های جوهری به جا مانده از ایران دوره باستان گزارش شده‌است. مدت‌ها پیش از جمله در سال ۱۸۹۶م سنگ‌نگاره مقبره سنگی در اندیرکاج نزدیک ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) توسط دومورگان مورد توجه قرار گرفته بود.<sup>۱</sup> دست‌نوشته‌های این مقبره ظاهراً به خط آرامی رسمی و پهلوی شکسته است. با این حال، چنین دیوارنگاره‌هایی توجه کمی را به خود جلب کرده‌است، احتمالاً دلیل آن دشواری‌های فنی در به دست آوردن یک تاریخچه رضایت‌بخش از آن‌ها بوده‌است.<sup>۲</sup> با در نظر گرفتن تعداد این دیوارنگاره‌ها در شیمبار، احتمالاً در ایران بسیار فراوان‌تر از آن هستند که عموماً قابل فهم باشند. در مورد این دیوارنگاره‌ها به ندرت

1. "Recherches archeologiques" in Mission scientifique en Perse. Memoires, IV, p 298 and fig 176.

۲. به عنوان مثال آن‌هایی که بحث شده توسط:

R. de Mecquenem, "The early cultures of Susa" in A.U. Pope (ed), A survey of Persian art, I, Oxford, 1938, p 140 and fig. 10.

با وجود نشانه‌های چینه‌شناسی به سختی می‌توان به هزاره چهارم ق.م نسبت داد.

گزارشی شده است، زیرا چندان توجه را به خود جلب نمی‌کنند و به دلیل کوچک بودن و مخدوش بودن ضبط و رمزگشایی آن‌ها دشوار است. در مورد سنگ‌نگاره‌های پل نگیں نیز همین عوامل صدق می‌کند. کیفیت سنگ‌نگاره‌ها چندان مطلوب نیست، اما جای شگفت است که آن‌ها بیش از هزار سال در معرض آب و هوا قرار گرفتند. پیش آمدگی صخره تا حدی از سنگ‌نگاره‌ها در برابر باران محافظت کرده است، همچنین جهت شمالی صخره، آن‌ها را در برابر نور مستقیم خورشید محافظت می‌کرد. با این حال، سنگ در معرض قطره‌های آبی است که از بالا جاری شده، و در چند جا پوسته پوسته شده است. علاوه بر این‌ها، سنگ به راحتی در دسترس عابران است. وقتی در نظر گرفته شود که به واسطه دستی بی‌ملاحظه سطح کتیبه ساییده و یا خراشیده شود، چقدر به کتیبه‌ها صدمه وارد خواهد شد؛ باید به دلیل ماندگاری آن‌ها که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است، فهم و خرد بالای روستاییان محلی آنجا را مورد ستایش قرار داد. سنگ‌نوشته‌های پل نگیں به نظر می‌رسد پارسی، یا پارسی آرامی و پهلوی هستند.<sup>۱</sup> نمونه‌های مورد اخیر، یعنی خط پهلوی یک دوره تکامل را نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد قابل تعمیم به کل دوره ساسانیان است، از این‌رو، دیوارنگاره‌های پل نگیں به نظر می‌رسد مربوط به قرن اول میلادی تا قرن ششم یا هفتم میلادی باشد. ترجمه و تفسیر این دیوارنگاره‌ها به اندازه تفسیر و ترجمه نوشته‌های پهلوی روی تکه سفال دشوار است. یک دشواری مضاعف این است که نمی‌توان با امکانات فنی استودیو از آن‌ها عکس گرفت و به علاوه اینکه امکانات ماوراء بنفش و مادون قرمز نیز در دسترس نیست. بنابراین، این بررسی مقدماتی صرفاً محدود به شناخت مکان، ویژگی دیوارنگاره‌ها و نشان دادن دو تصویر است. (تصاویر شماره ۱۱-۱۰) امید می‌رود یک گزارش تصویری کامل از سطح سنگ‌نگاره‌های پل نگیں در دسترس قرار گیرد که موقعیت‌های نسبی دیوارنگاره‌ها را نشان دهد و زمینه یک مطالعه جدی را فراهم کند.

۱. تأیید اولیه این باور که احتمالاً تعدادی از نقاشی‌های دیواری این مکان به دوره قبل از ساسانیان برمی‌گردد را مدیون و. ب. هنینگ هستم.

## سنگ‌نگاره‌های تنگ چلو

در اردوگاه تنگ بتان فرد دیگری به نام ابراهیم خاتمی از گروه دوم سنگ‌نگاره‌ها و دیوارنگاره‌های جوهری خبر داده بود که از نظر شکل ظاهری همانند دیوارنگاره‌های پل نگین بود، اما از نظر تعداد بیشتر و به لحاظ کیفیت نیز بهتر حفظ شده‌اند. خاتمی گفته بود که این سنگ‌نگاره‌ها در یک پناهگاه صخره‌ای در تنگ چلو (چهل آب) قرار دارند. این تنگه در منتهی‌الیه خط‌الرأسی واقع است که از سمت شرق، دشت اصلی شیمبار را احاطه کرده‌است. با راهنمایی محمد مرادی یک راه باتلاقی را طی کردیم، جایی که بوی گرازهای وحشی که تعدادشان هم بسیار زیاد بود حیوانات دیگر را آزار می‌داد. چادر برای شب در یک چمن‌زاری برپا شد که هنگام بهار در کف دره شکوفا می‌شود. چمن‌زار درست نقطه مقابل فرورفتگی‌ای قرار دارد که به خط‌الرأس واقع در شرق دره متصل می‌شود. بخش اعظم سطح خط‌الرأس را یک تخته‌سنگ عمودی دربر گرفته است. با این حال بلافاصله در بالا و سمت راست، زاویه تورفته ارتفاع آن کاهش می‌یابد و دو مسیر آن را قطع می‌کند. مسیر سمت راست از طریق راه اصلی مالرو از خط‌الرأس عبور می‌کند و از طریق تنگ چلو به گمار می‌رسد. مسیر سمت چپ با یک بریدگی دیگر خط‌الرأس را قطع می‌کند و مستقیم به سمت شرق در منتهی‌الیه شمالی تنگ چلو ادامه می‌باید و سرانجام به تاراز منتهی می‌شود. این مسیر همان مسیر پرخطری بود که به دیوارنگاره‌ها می‌رسید. صبح روز بعد کمتر از یک ساعت پیادروی تند، به گذرگاهی رسیدیم که قبایل کوچرو سنگ‌چین‌هایی را برای عبور از آن، از خود به جا گذاشته بودند. در منتهی‌الیه مسیر یک زاویه تورفته عمیق دیگری قرار داشت که از سمت شمال به صخره‌ای عمودی و آهکی به ارتفاع ۴۰ پا محدود می‌شد. این مسیر در سمت چپ این زاویه تورفته در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ متر پایین می‌رفت و نهایتاً به دور تیغه صخره‌ای می‌چرخید و با عبور از زاویه تورفته به سمت پایین به دره اصلی تنگ چلو می‌رسید. درست قبل از رسیدن به اینجا یک غار بزرگ در پای صخره‌ها قابل مشاهده بود که به نظر نمی‌رسید حاوی کتیبه یا اثری از دوران باستان باشد. صد متر بالاتر نزدیک به انتهای تیغه صخره‌ای، یک قلوه سنگ سه گوشه بزرگ به صورت افقی در طول مسیر سقوط کرده و یک پناهگاه طبیعی جالب



به وجود آورده بود. در زیر آن یک فرد ایستاده می‌توانست جا بگیرد و با در امان ماندن از تابش نور خورشید از نسیم خنکی که از تنگ چلو می‌وزد لذت ببرد. بدیهی است که این مکان یک مکان استراحت مورد علاقه مسافران در این مسیر بوده و از زمان‌های بسیار قدیم نیز چنین بوده است. سنگ‌نگاره زیر سطح محافظت شده، یک سنگ مثلثی شکل را در بر گرفته و مساحتی در حدود نه در شش پا را اشغال کرده است. همان‌طور که ابراهیم خاتمی به درستی گفته بود این‌ها نسبت به دیوارنگاره‌های محوطه پل نگیں بهتر حفظ شده‌اند. در اینجا همچنین تنوع بیشتری در خطوط وجود دارد. در این سنگ‌نگاره، خط الیمائی قرون اول و دوم میلادی همچون خط الیمائی تنگ بتان بیش از دیگر خطوط به کار رفته بود. (تصاویر شماره ۱۴-۱۲) چند مورد گذار از خط آرامی رسمی به الیمایی را نشان می‌دهد که ممکن است مربوط به قرن اول میلادی و یا قبل از آن باشد. به نظر نمی‌رسد در اینجا خط پارسی وجود داشته باشد، اما نمونه‌های زیادی از خط پهلوی به شکل پهلوی جدید و شکسته در این کتیبه وجود دارد. تا آنجا که از محتوای کتیبه‌ها معلوم می‌شود تنها خطوط الیمایی، یک رمزگشایی زود هنگام را عرضه می‌کند. یک قاعده معمول در این نمونه کتیبه‌ها (سه بار در تصاویر موجود آمده است که فقط بخش کوچکی از سطح کتیبه‌ها را در بر می‌گیرد) با واژه «زکایر»<sup>۱</sup> «یاد او گرامی باد» آغاز می‌شود و به دنبال آن نام‌ها یا القاب اشخاص آمده است. در تصویر شماره (۱۲) آخرین خط دیوارنگاره به وضوح چنین خوانده می‌شود: «زکایر وکی (سوتپ؟)»،<sup>۲</sup> یعنی «یاد وکی گرامی باد». این شخص بعید نیست یادآور همان شخص (وکی) در کتیبه‌های تنگ بتان باشد، با این حال واژگانی که در پی آن آمده کاملاً مبهم هستند. در عکس دیگری از کتیبه چلو که جان هانسمن لطف کردند در اختیار ما گذاشتند؛ جزئیات آن به قدری ریز بود که امکان بازآفرینی آن‌ها از طریق فرایند سایه‌اندازی وجود نداشت. (تصویر ۱۳) مختصات عبارت «زکایر من کبنسکایر» مشخص بود. ممکن است در آغاز و پایان هر عبارتی یک یا چند واژه از میان رفته و یا ترکیب آن مشخص نباشد

---

1. Zkyr

2. Zkyr wky (swtp).

اما واژهٔ اخیر کاملاً آشکار است که یک لقب سلطنتی الیمایی بوده است.<sup>۱</sup> تصویر شمارهٔ (۱۴) حاوی ابهامات متعددی است. بعد از نخستین واژهٔ مبهم آمده است: «بر سولو<sup>۲</sup>... من بمن(?) سپ<sup>۳</sup>...، (یعنی) ... پسر سولو<sup>۴</sup>... اهل بمن<sup>۵</sup>...».

علاوه بر شماری سنگ‌نگاره‌ها، شماری از انگاره‌های جوهری قابل توجه نیز بر روی سطح زیرین سنگ وجود داشت. عکس‌برداری از آن‌ها به وضوح امکان‌پذیر نبود، اما من یک نمونهٔ واضح از طرح هانسمن که هنگام بازدید درهٔ شیمبار در سال ۱۹۶۳م گرفته بود را باز آفرینی کردم. (تصویر شمارهٔ ۱۵) این تصویر نمونهٔ پوشش مرسوم ایرانیان را به تن دارد که با دست راست یک حرکت آیینی در محراب آتش را انجام می‌دهد. این صحنه و تمثال آن نمونه‌ای از قرون اول و دوم میلادی هستند. ماهیت و موقعیت این دیوارنگاره‌ها مشکلات زیادی را برای عکاس به وجود آورده است. همچنین به خاطر یک حادثهٔ همهٔ عکس‌برداری‌ها، جز دو مورد که در بازدید نخست بیوار بدست آمده، متعاقباً خراب شدند. بنابراین مستندسازی مصور این محوطهٔ تاریخی هنوز کامل نیست. امید است که مستندات کاملی از این دیوارنگاره‌ها فراهم شود. بررسی حاضر صرفاً محدود به اعلام وجود دیوارنگاره‌ها و تعیین تاریخ تقریبی و ویژگی‌های آن‌ها بوده است.

#### کتیبه‌های فرعی منطقهٔ شیمبار

علاوه بر کتیبه‌ها و نقاشی‌های دیواری که در بالا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت، مطلعان محلی از سایر سنگ‌نوشته‌های دیگر در آن حوالی سخن گفتند. گفته می‌شود نزدیک روستای تاراز کتیبه‌ای وجود دارد که ساخت یک جاده توسط یکی از خان‌های بختیاری در قرن نوزدهم میلادی را روایت می‌کند. همچنین کتیبهٔ دیگری در «تنگ سرد» نزدیک روستای گُتک وجود دارد (لایارد نیز آن را گزارش داده است) که تصور می‌شود یک سنگ قبر اسلامی است. اگر این مورد صحیح باشد ممکن است شبیه به سنگ قبر

۱. این املا با فرائد هنینگ بر روی سکه‌های الیمایی مطابقت دارد. بنگرید:

Asia Major, NS, 2, 1952, p 164.

2. br Swlw

3. mn B,mn(?) sp

4. Swlw

5. B,mn

دیگری باشد که در «چال مُنار» مشاهده شده‌است. این گورستان در تیغه سنگی در جنوب دامنه‌های چمن‌زار و خوش آب و هوا در پای گذرگاه (زگ) مُنار قرار دارد که این نام نیز به درستی براننده آن است. این کتیبه به خط عربی - فارسی معمولی نگاشته شده‌بود، احتمالاً بیش از سه یا چهار قرن قدمت ندارد، اما نسبت به قدمت آن خواندن آن چندان آسان نبود.

اما مسیر بازگشت ما از شیمبار به گذار لندر عبارت بود از: راه چال مُنار (منزلگاه شب) - راه مُنار (باریکه یا رگ مُنار) - امامزاده بویر (زیارتگاه مخروطی شکل که بر روی تیغه سنگی مجاور بقایای یک بنای باستانی دیده می‌شود) - آب خرزله (منزلگاه شب) - سپس قلعه لیت و بازگشت به گذار لندر، در امتداد بستر آب اندیکا که به سمت شمال «سرتلیا» جریان داشت.

### محوطه شیمبار

تراکم دره شیمبار از بقایای باستانی مانند بناها، مجسمه‌های سنگی و کتیبه‌ها نشان می‌دهد که این مکان از اهمیت خاصی برخوردار بوده و جمعیت قابل توجهی از دوران قبل از اسلام داشته است. این نتیجه با بقایای مناطق مسطح قابل توجهی در دامنه‌های کوه (که زراعت متمرکز باستانی را گواهی می‌دهد) تقویت می‌شود و همچنین با آثار کشت و مزارع باستانی تاک‌ها،<sup>۱</sup> درختان انار و سایر درختان میوه که اکنون وحشی نشان می‌دهند و هنوز هم دره شیمبار پر آب و مولد به نظر می‌رسد. نقش این محوطه باستانی دارای ابهامی است که جالب توجه خواهد بود. مجسمه‌های سنگی حاکی از وجود یک مکان مذهبی است اما ترکیب عناصر ایرانی، سامی و حتی یونانی در پیکرنگاری و علائم‌نگاری و نامگذاری؛ بعضی مسائل و چالش‌های جذاب و مسحورکننده را به وجود آورده‌است. باید بر این واقعیت تأکید نمود که یکی از چهره‌های مشخص در تنگ بتان

۱. جالب است که استرابو می‌گوید انگور شوش را مقدونی‌ها آوردند، هر چند به نظر نمی‌رسد به لحاظ علمی قابل قبول باشد.

نقش اسم «بل‌رو»<sup>۱</sup> است. از این‌رو به نظر می‌رسد این مکان یکی از عناصر مذهب التقاط‌گرایی پرستش خدای «بعل» بوده‌است.<sup>۲</sup> تا زمان شناخت بیشتر محوطه‌های باستانی و بناهای تاریخی زاگرس، باید فرض کرد که دیگر زیارتگاه‌های بعل ممکن است در این منطقه وجود داشته باشد. در حقیقت عشایر داستان‌های زیادی از بناهای ویران‌شده در کوه‌ها و تپه‌ها نقل می‌کنند و ممکن است معابد باستانی بیشتری در اینجا وجود داشته باشد. در همان زمان، ذکر یک معبد مشهور از خدای بعل در کوه‌های الیمایی باستان اجتناب‌ناپذیر است؛ جایی که پادشاه سلوکی آنتیوخوس سوم (بزرگ) در ژوئیه ۱۸۷ ق.م در آنجا درگذشت.<sup>۳</sup> این داستان که به طور خلاصه مورد توجه بسیاری از مورخان باستان قرار گرفته‌است، به شرح ذیل بازگو می‌شود:

آنتیوخوس سوم که به واسطهٔ تاوان یک جنگ سهمگین خزاین او بعد از شکست توسط رومیان در مگنسیا تهی شد؛ متوجه گشت که یک معبد خاص از بعل در الیمایی دارای عطایای با ارزشی از طلا و نقره است. از این‌رو مصمم به تصرف آن خزانه شد و طی یک حملهٔ شبانه معبد را تصرف کرد و محتویات آن را بیرون آورد، اما او گرفتار شورش جمعی از ساکنان شد و با تمام نیروهایش هلاک شد.<sup>۴</sup> شواهد موجود در منابع مربوط به این محوطهٔ تاریخی که مورد حملهٔ آنتیوخوس قرار گرفت بسیار مبهم است و تفاسیر متنوع است.<sup>۵</sup> بخش‌های تاریخی زاگرس همچون

1. Bl, rw

۲. پیوندهای همگرا میان مذهب مزدیسنا و کیش بعل بیشتر در کتیبه‌های آرامی آرابیسوس (هارپوت) در کاپادوکیه اثبات شده‌است که نیازی به تاریخ طولانی قبل از هخامنشیان نیست. بنگرید:

M. Lidzbarski, "Aramaische Inschriften aus Kappadocien", *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, 1900J 2, pp 59. 73, 319. 26.

3. A. J. Sachs and D. J. Wiseman, 'A Babylonian king list of the Hellenistic period', *Iraq*, XVI, 2, 1954, p 207.

۴. این روایت ترکیبی از منابع ذیل است:

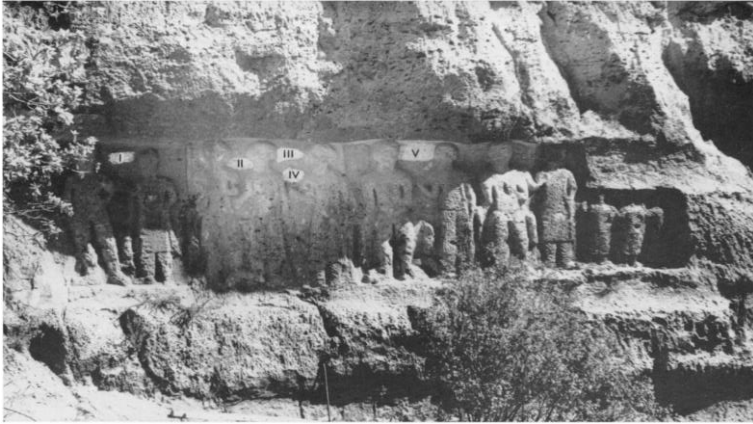
Strabo, xvi, p 744; Diodorus, XXVIII, p 3, XXIX, 15; and Justin, XXXII, p 2.

۵. در یونان باختری، و هند. و.و. تارن (w.w. Tarn) از شواهد پلینی، (۶/۱۳۵) برای مکان‌یابی معبد نانایا در شوش استفاده کرد که مورد حملهٔ آنتیوخوس چهارم اِپیفان واقع شد. در موردی، آنتیوخوس سوم به عنوان یک قرینه در نظر گرفته شد. این تفسیر توسط هنینگ مورد سوال واقع شد در مورد آثار و کتیبه‌های تنگ سروک که به درستی، وی بر تمایز پلینی میان سوزیانا و الیمایی تأکید دارد. این که ممکن است فاجعه مرگ آنتیوخوس سوم در شوش رخ داده‌باشد غیر محتمل است؛ حتی با فرض این که در مورد آنتیوخوس چهارم

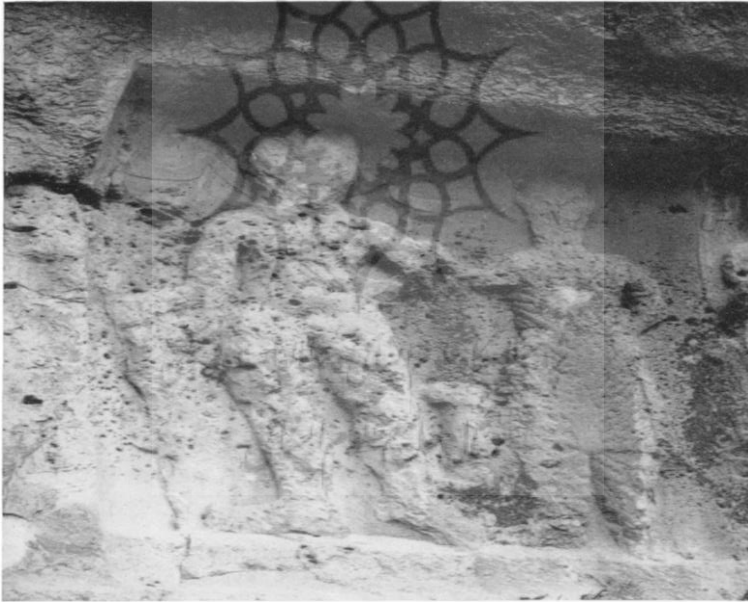
شمی، ایزده و تنگ سروک؛ فقط نام تعداد معدودی است، که هنوز باید به طور کامل روی آن‌ها کار شود. با این اوصاف شایان ذکر است که از منظر موقعیت جغرافیایی، شیمبار می‌توانست همان مکانی باشد که مورد حمله ناگهانی آنتیوخوس سوم قرار گرفت که از پایگاه او در شوش بیشتر امکان‌پذیر بود، زیرا یک راه قدیمی از دزفول به گتوند، لالی و شیمبار می‌رفت. نوع زمین محوطه شیمبار با گذرهای مخروطه‌اش، شیب‌های تند و سنگ‌های لرزان می‌توانست نتیجه نابودی یک نیروی متجاوز باشد. هنوز جای امیدواری است که سنگ‌نگاره‌ها و دیوارنگاره‌های شیمبار که ممکن است تخریب شده‌اند، تاریخ این محوطه را روشن کند، اما تا زمانی که شواهد محکمی پیدا نشود، نمی‌توان در این مورد سخن گفت. علاوه بر این، هنگامی که مکان فاجعه قتل آنتیوخوس سوم سرانجام مشخص شود؛ ادعای ما در خصوص رخ دادن این فاجعه در شیمبار در میان سایر مناطق مورد توجه، همچنان به قوت خود باقی است. اگر چه بناهای باقی‌مانده موجود حدود سه قرن بعد از زمان آنتیوخوس سوم است، اما به نظر می‌رسد که اینها برجسته‌ترین مکان مذهبی در شمال رودخانه کارون باشد. در منطقه الیمایی که در دسترس‌ترین ناحیه برای حمله غافل‌گیرانه قرار داشت. این محوطه برای حادثه مورد بحث امکان‌پذیر است. هر چند هنوز نمی‌توان گفت که شواهد کافی به نفع این فرضیه وجود دارد (یا در واقع هر چیز دیگری) تا آن را محتمل نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## تصاویر:



تصویر ۱. نمای کلی نقش برجسته‌های تنگ بتان شیمبار، کتیبه‌ها با اعداد یونانی مشخص شده‌است.



تصویر ۲. تنگ بتان، گروه اول از سمت چپ، کتیبه پشت سر: وکی فرزند سول



تصویر ۳. تنگ بتان، گروه دوم از سمت چپ



تصویر ۴. تنگ بتان، کتیبه شماره ۱



تصویر ۵. تنگ بتان، کتیبه شماره ۲

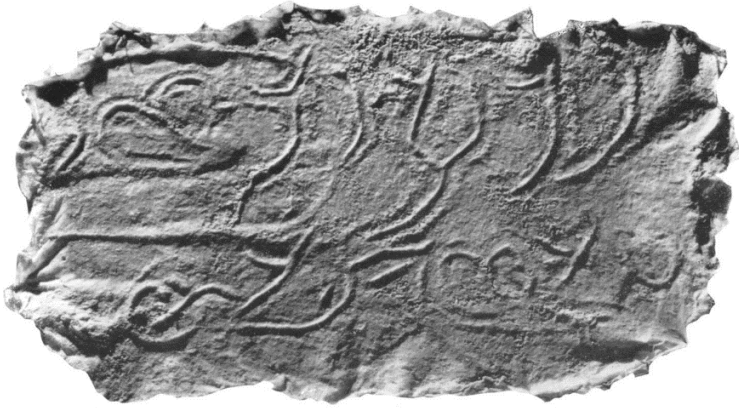


تصویر ۶. تنگ بتان، کتیبه شماره ۳



تصویر ۷. تنگ بتان، کتیبه شماره ۴

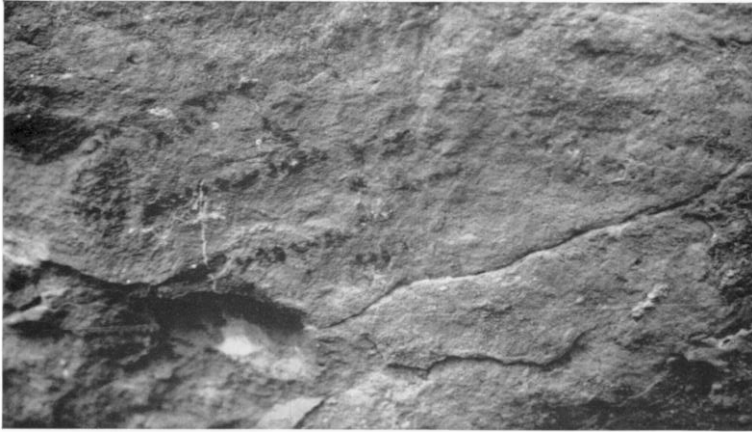




تصویر ۸. تنگ بتان، کتیبه شماره ۵



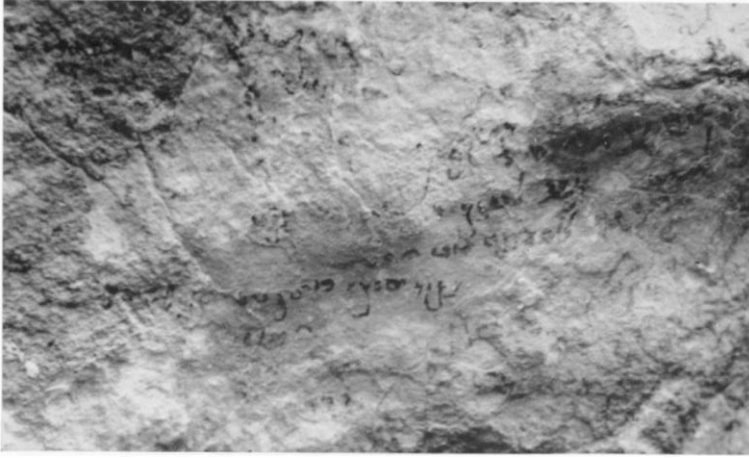
تصویر ۹. بقایای قلعه دختر اندیکا



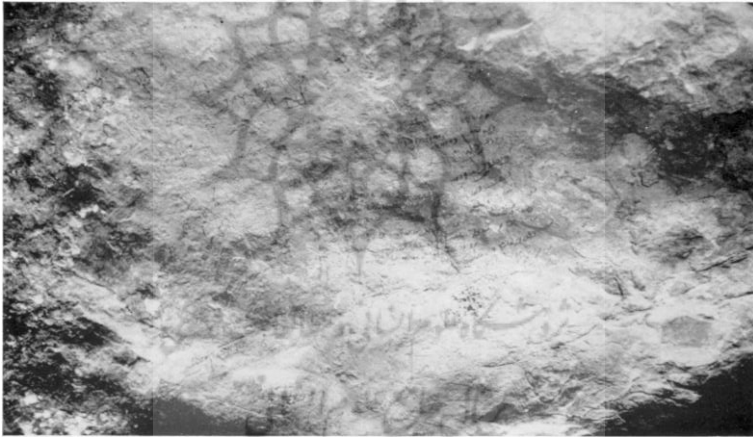
تصویر ۱۰. دیوارنگاره (پارتی یا آرامی) نزدیک پل نغین



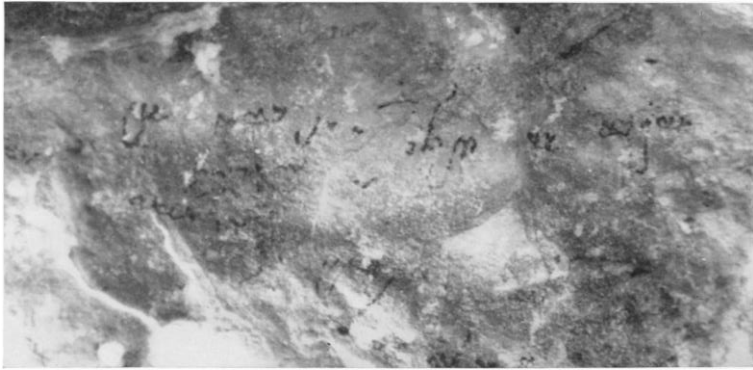
تصویر ۱۱. دیوارنگاره (بهلوی) نزدیک پل نغین



تصویر ۱۲. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۳. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۴. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۵. نقش جوهری تنگ چلو

## منابع و مآخذ:

ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ کامل*، ج ۱۶، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.

ابن رسته، احمد بن عمر، *الأعلاق النفیسه*، بیروت: دار صادر، ۱۸۹۲ م.

استرآبادی، میرزا مهدی خان، *جهانگشای نادری*، تصحیح سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.

اسدی طوسی، ابومنصور علی بن محمد، *لفت قُرس*، تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹.

بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴.

جوینی، عظاملک بن بهاءالدین محمد، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۳، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.

حبیبی، عبدالحی، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران: افسون، ۱۳۸۰.

طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۳، ۹، ۵، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.

عنی، ابی نصر محمد، *الیمینی*، مصحح احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعه، ۱۴۲۴ ق.

گردیزی، عبدالحی، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

—، *نزه القلوب*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.

یاقوت حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۰.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، *البلدان*، مصحح محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.

Altheim F and R. Stiehl, *East and West*, X, 4, 1959.

—, and R. Stiehl, *East and West*, IX, 3, 1958.

Bartholomae, C, *Altiranisches Worterbuch*, 1656.

— *Altiran Worterbuch*, 1609.

Benveniste, E, *Journal Asiatique*, CCXLVI, 1. 1958.

- Brockelmann, C, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen*, I, Berlin, 1908.
- Caquot, A.B, “*Sur l'onomastique religieuse de Palmyre*”, Syria, XXXIX, 1962.
- Cameron, G, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948.
- Clermont-Ganneau, Ch, *Recueil d'archéologie orientale*, III, Paris, 1900.
- Cooke, G.A, *A text-book of North-Semitic inscriptions*, Oxford, 1903.
- Debevoise, Neilson C, “*Rock reliefs of ancient Iran*”, *JNES*, I, 1, 1942.
- Dittenberger, W, “*Orientis Graeci inscriptiones selectae*”, I. Leipzig, 1903
- Dussaud, Rene, “*Melqart*”, Syria, XXV, 1946.
- Fischer, Kl, *Archaologische Anzeiger*, 1957.
- Gershevitch, *Asia Major*, NS, II, 1, 1951.
- Ghirshman, R, *Iran, Parthes et Sassanides*, paris, 1962.
- Grelot, P, *Semitica*, VIII, 1958.
- Herzfeld, E, "Bericht iiber archiologische Beobachtung im siidlichen Kurdistan und in Luristan", *Archiologische Mitteilungen aus Iran*, I, 1929-30
- Henning, W.B, *Gnomon*, XXVI, 1954.
- , “The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak”, *Asia Major*, NS, II, 2, 1952.
- , “Mitteliranisch” in *Handbuch der Orientalistik*, Abt. I, IV. Bd., Iranistik, 1. Abschnitt, Leiden, 1958.
- , and G. R. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B.C.*, abridged edition, Oxford, 1957.
- Jean, F. C and J. Hoftijzer, *Dictionnaire des inscriptions simitiques de louest*, I, Leiden, 1960.
- Justi, F, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.
- , *Iranisches Namenbuch*, s.v. BqjAovpos (Plutarch, Artax., XXII, 5).
- , *Iranisches Namen- buch*, s.v. Sul. Minorsky in BSOAS, XII, 1, 1947
- Layard, A.H, “A description of the province of Khuzistan”, *Journal of the Royal Geographical Society*, XVI, 1846.
- , “*Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia*”, London, 1877.
- Ledrain, E, *Revue d'Assyriologie*, II, 3, 1892.

- Levias, C, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900.
- Lidzbarski, M, "Aramaische Inschriften aus Kappadocien", *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, 1900.
- , 'Der Qassisa di दौरا und die Tracht der Palmyrener', *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, Giessen, I, 1902.
- , *Handbuch der nordsemitischen Epigraphik*, I, Weimar, 1898.
- Lorimer, D. L.R, "The popular verse of the Bakhtiari of S.W. Persia\_ II: specimens of Bakhtiari verse", *BSOAS*, XVII, 1, 1955.
- Mecquenem, R," The early cultures of Susa" in A.U. Pope (ed), *A survey of Persian art*, I, Oxford, 1938.
- Montgomery, J.A, *Aramaic incantation texts from Nippur*, Philadelphia, 1913.
- Noldeke, Th, *Mandaische Grammatik*, Halle, 1875.
- , *Grammatik der neusyrischen Sprache*, Leipzig, 1868.
- Rossell, W.H, *A handbook of Aramaic magical texts*, Skylands, N.J., 1953.
- Ryckmans, G, *Les noms propres sud - Semitiques*, I, Louvain, 1934 - 5.
- Sachs, A.J and D. J. Wiseman, 'A Babylonian king list of the Hellenistic period', Iraq, XVI, 2, 1954.
- Schaeder, H.H in *Iranische Beitrage*, I, Halle, 1930.
- Seyrig, H in Syria, XXII, 1941.
- , "Antiquites Nergal", Syria, XXIV, 1944.
- , *Bas-reliefs monumentaux du temple de Bêl a Palmyre*, Syria, XV, 1934
- Starcky, J, "Autour dune dedicace palmyrenienne", Syria, XXVI, 1949.
- Torrey C.C and C.H, Kraeling, *The synagogue* (The excavations at Dura-Europos. Final report, 8, Pt. 1), New Haven, 1956.